

نکاتن درباره حیات عالمان امامی در قلمرو عثمانی^۱

نوشته دون استوارت، ترجمه محمد کاظم رحمتی

از مسائل مورد مناقشه عصر صفویه، وضعیت شیعیان در قلمرو عثمانی است، در حالی که شواهد اندکی در این خصوص در دست است. به دلیل عدم وضوح، گاه تفسیر این گونه اطلاعات نیز تنها بر دشواری موضوع افزوده است. به عنوان مثال برخی صفویه پژوهان با استناد به انتصاب برخی عالمان شیعه از سوی عثمانی به مقام مدرّسی مدارس سنّی شام، این گونه استدلال کرده اند که سیاست ضد شیعی رسمی از سوی عثمانی در جریان نبوده است. در حقیقت مطلب مورد اشاره در خصوص شهید ثانی است که در سال ۹۵۴ سفری به استانبول داشته و در آنجا وی به سمت مدرّس مدرسه‌ای در شهر بعلبک منصوب گشته است. اشارات آمده در این خصوص نیز در شرح حال خود نوشته شهید ثانی که در ضمن بغیة المرید ابن عودی نیز آمده، ابهاماتی دارد که بر پیچیدگی مطلب افزوده است. استدلال اصلی این نوشتار آن است که شهید ثانی منصب مذکور را تنها با تظاهر به شافعی بودن اخذ کرده است^۲ و نباید انتصاب او به مقام مدرّسی مدرسه نوریه شهر بعلبک را دلیلی بر نبود سیاست‌های

۱. این نوشتار ترجمه‌ای است آزاد از مقاله زیر:

D. J. Stewart, "Husayn b. ʿAbd al-Ṣamad al-ʿAmilī's Treatise for Sultan Suleiman and the Shiʿi Shafiʿi legal tradition," *Islamic Law and Society* 4 ii, 1997 pp.156-199. repr in: *At the Nexus of Traditions in Safavid Iran: The Career and Thought of Shaykh Bahāʿ al-Din Al-ʿAmilī*, Preface, Translation and Notes by: Devin J. Stewart, Edited by: Muhammad Kazem Rahmati (Qum: 2008), pp.245-290.

۲. درباره تظاهر به شافعی‌گری در سنّت شیعه بنگرید به:

Devin J. Stewart, *Twelver Shīʿī Jurisprudence and its Struggle with Sunni Consensus*, Ph.D. dissertation, University of Pennsylvania, 1991, pp. 151-201.

ضد شیعی در این دوران دانست.^۱

زین الدین بن علی عاملی (۹۱۱-۹۶۵/۱۵۰۶-۱۵۵۸) که پس از شهادتش در سنت شیعی به شهید ثانی شهرت یافته است و دوست و شاگردش حسین بن عبدالصمد جبعی عاملی (۹۱۸-۹۸۴/۱۵۱۲-۱۵۷۶) از فقیهان مشهور شیعی هستند که در محافل اهل سنت نیز تحصیل کرده‌اند و هر دو نوآوری‌هایی در سنت علمی شیعه از خود برجا نهاده‌اند و برخی از ویژگی‌های نظام علمی اهل سنت را در صورت شیعی عرضه کرده‌اند، خاصه در حوزه حدیث و درایة الحدیث نگاری.^۲ هر دو اهل جبع، روستا نزدیک شهر صیدا (صیدون)، ناحیه‌ای در جنوب لبنان کنونی هستند. زین‌الدین اندکی پیش از نبرد مرج دابق در ۹۱۸ که به سرنگونی ممالیک انجامید، در روستای جبع در ۹۱۱ دیده به جهان گشود. او آموزش‌های اولیه را نزد پدرش علی بن احمد (متوفی ۹۲۵/۱۵۱۹) در زادگاهش فرا گرفته بود و پس از مرگ پدرش به روستای میس نزد علی بن عبدالعالی میسی (متوفی ۹۳۸/۱۵۳۱-۱۵۳۲) که شوهر خاله‌اش نیز بود، مهاجرت کرد و پس از آن، تحصیلات خود را نزد دیگر عالم عاملی، سید جعفر بن حسن کرکی (متوفی ۹۳۶/۱۵۳۰) در کرک نوح ادامه داد. حسین بن عبدالصمد نیز تحصیلات خود را نخست نزد سید حسن بن جعفر کرکی در کرک نوح آغاز کرده بود،^۳ اما تحصیلات بعدی خود را نزد زین‌الدین ادامه داد.^۴ زین الدین در دو فاصله زمانی یعنی ۹۳۷-۹۳۸/۱۵۳۰-۱۵۳۱ و ۹۴۲/۱۵۳۵ به دمشق سفر کرد و نزد برخی عالمان سنی آنجا به تحصیل پرداخت.^۵ در منابع موجود، سخنی از اینکه حسین بن عبدالصمد نیز در این سفرها همراه

۱. درباره نظام مدراس در سده‌های میانه و پیوند آن با مذاهب رسمی موجود بنگرید به:

George Makdisi, *The Rise of Humanism in Classical Islam and the Christian West, with Special Reference to Scholasticism* (Edinburgh: Edinburgh University Press, 1990); Jonathan Berke, *The Transmission of Knowledge in Medieval Cairo: A Social History of Islamic Education* (Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1992); Michael Chamberlain, *Knowledge and Social Practice in Medieval Damascus, 1190-1350* (Cambridge: Cambridge University Press, 1994).

۲. به عنوان مثال می‌توان از کتاب‌های آن دو در حوزه نقد حدیث یاد کرد که از حیث الگو و محتوا، برگرفته از آثار سنی است. بنگرید به زین الدین عاملی، شرح البدایه و کتاب وصول الاخبار الی اصول الاخبار حسین بن عبدالصمد حارثی. زین الدین همچنین نخستین فقیه شیعی است که شرح مزجی را در سنت شیعی متداول کرده است. بنگرید به: علی بن محمد عاملی، الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور، ج ۲، قم، مکتبة المرعشی النجفی، ۱۳۹۸/۱۹۷۸، ج ۲، ص ۱۸۵.

۳. بنگرید به: حسین عاملی، اربعون حدیث، تحقیق حسین علی محفوظ، تهران، مطبعة الحدیثی، ۱۹۵۷، ص ۲؛ همو، وصول الاخبار الی اصول الاخبار، تحقیق عبداللطیف کوهکمری، قم، مطبعة الخیام، ۱۹۸۱، ص ۳۹.

۴. علی عاملی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۹۸.

۵. علی عاملی، همان، ج ۲، ص ۱۵۹. [در شهر دمشق، اقلیت شیعی در بخش غربی باب توما از قدیم الایام سکونت داشته‌اند. برای گزارشی از احوال شیعیان امامی دمشق، بنگرید به: اکرم حسن العلی، دمشق بین عصر الممالیک و

شهید بوده، در دست نیست.

شهید در ۹۴۲-۹۴۳/۱۵۳۵-۱۵۳۶ برای تکمیل تحصیلات خود به قاهره سفر کرد.^۱ در سفر اخیر، حسین بن عبدالصمد، او را همراهی می کرده است. آن دو پس از انجام تحصیلات خود، در راه بازگشت، نخست به حجاز برای انجام حج سفر کرده، بعد از آن به جبع بازگشتند، جایی که در آنجا زین الدین در کنار خانه خود، مسجدی بنا کرد و در آن به تدریس پرداخت. به جز سفری به بیت المقدس در ذو الحجه ۹۴۸/مارس ۱۵۴۳^۲ و دو سال اقامت در بعلبک، زین الدین دیگر سال‌های حیات خود را در جبل عامل یا شام به مطالعه و تدریس گذراند. در سال ۱۵۴۹/۹۵۶ وی با مقامات محلی عثمانی دچار مشکلاتی شد که دقیقاً ماهیت آنها دانسته نیست.^۳ این مشکلات در سالیان بعدی رو به فزونی نهاد، تا آنجا که در ۱۵۵۷/۹۶۴ شهید برای رهایی از آنها مجبور به سفر حج گردید، اما وی در حجاز توسط مقامات عثمانی دستگیر شد، به استانبول برده شد و در ۱۵۵۸/۹۶۵ در آنجا به عنوان فردی مبتدع اعدام شد.^۴ حسین بن عبدالصمد سالیانی در جبل عامل همراه شهید بوده، اما در حدود ۱۵۴۹/۹۵۶ جبل عامل را ترک کرده، نخست به عراق و سپس در اواخر ۹۶۰ به ایران مهاجرت کرد و در آغاز ۹۶۱ به ایران رسید. وی در بدو ورود خود که مقارن با حکومت شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴/۱۵۲۴-۱۵۷۶) بود، تحت حمایت شاه قرار گرفت. پس از آنکه شیخ الاسلام قزوین، مشهد و هرات در حدود بیست سال بود، امپراتوری صفویه را ترک کرد و در ۱۵۷۵/۹۸۳ به جهت انجام حج، به مکه رفت. او در راه بازگشت به بحرین رفت و در آنجا در سال ۱۵۷۶/۹۸۴ درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.^۵

العثمانیین، دمشق، ۱۹۸۲/۱۴۰۲، ص ۷۸، ۸۰-۸۱. درباره مسجد شیعیان دمشق که در سال ۸۹۲ تخریب شده بود. مترجم.]

۱. علی العاملی، همان، ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۸، ۱۹۱.

۲. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۶۹-۱۷۰.

۳. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۸۲-۱۸۳.

۴. درباره زین الدین بنگرید به: محمد بن الحسن الحر العاملی، *امل الآمل فی ذکر علماء جبل عامل*، دو جلد، بغداد، مکتبه الاندلس، ۱۳۸۵/۱۹۶۵-۱۹۶۶، ج ۱، ص ۸۵-۹۱؛ یوسف بن احمد البحرانی، *لؤلؤة البحرين*، تحقیق محمد صادق بحر العلوم (نجف، مطبعة النعمان، ۱۹۶۶)، ص ۲۸-۳۶؛ میرزا عبدالله افندی اصفهانی، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، شش جلد، تحقیق سید احمد حسینی، قم، مطبعة الخيام، ۱۴۰۱/۱۹۸۰، ج ۲، ص ۳۶۵-۳۸۶؛ علی العاملی، *الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور*، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۹۹؛ محمد باقر خوانساری، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، هشت جلد، بیروت، دار الاسلامیه، ۱۹۹۱، ج ۳، ص ۳۵۲-۳۸۷؛ محسن الامین، *اعیان الشیعة*، ده جلد، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۹۸۴، ج ۷، ص ۱۴۳-۱۵۸؛ آقا بزرگ الطهرانی، *طبقات اعلام الشیعة: احیاء الدائر من القرن العاشر*، تحقیق علی نقی منزوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۹۸۷، ص ۹۰-۹۲؛ جعفر المهاجر، *سته فقهاء الابطال*، بیروت، المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی، ۱۹۹۴، ص ۱۳۱-۱۸۶؛

5. On Íusayn b. ÝAbd al-Ñamad, see Devin J. Stewart, "The First *shaykh al-islām* of the Safavid Capital Qazvin," *JAOS*

احتمالاً یکی از مهم‌ترین مطالب مورد توجه در زندگی شهید ثانی و حسین بن عبدالصمد، تلاش‌های آنها در تحصیل در محافل اهل سنت و به دست آوردن سمت تدریس فقه در مدارس تحت سیطره و حاکمیت عثمانی است.^۶ در ۱۵۴۵/۹۵۲ آنها در معیت یکدیگر به استانبول سفر کردند و توانستند از مقامات دربار سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۴/۱۵۲۰-۱۵۶۶)، سمت تدریس در برخی مدارس عثمانی را اخذ کنند و زین‌الدین به سمت تدریس در مدرسه نوریه شهر بعلبک و حسین بن عبدالصمد به مقام مدرس‌ی مدرسه‌ای در بغداد منصوب شدند.^۷ محمد بن علی ابن عودی جزینی، خادم و شاگرد زین‌الدین که نزد شهید از ۱۰ ربیع الاول ۹۴۰ / ۶ آگوست ۱۵۳۳ تا ۱۰ ذوالقعدة ۹۶۲ / ۲۶ سپتامبر ۱۵۵۵ بوده، شرح حال نسبتاً مبسوطی از گزارش سفر شهید به استانبول در ۱۵۴۶/۹۵۲ را بر اساس مطالب خودنوشت شرح حال شهید ثانی آورده است.^۸ زین‌الدین و حسین بن عبدالصمد در ۱۲ ذوالحجه ۹۵۱ / ۲۴ فوریه ۱۵۴۵ جعب را ترک کرده، در ۱۷ ربیع الاول ۹۵۲ / ۲۹ مه ۱۵۴۵ پس از گذر از دمشق، حلب و توقات، به استانبول رسیدند. پیش از آنکه زین‌الدین به ملاقات کسی برود، در مدت هجده روز به نگارش رساله‌ای در ده موضوع مختلف پرداخت. او رساله را پس از اتمام نزد قاضی عسکر، محمد بن قطب‌الدین بن محمد بن قاضی زاده رومی (متوفی ۹۵۷/۱۵۴۰) فرستاد.^۹ او دانش و فضل زین‌الدین را ستود و از او حمایت کرد. بین آن دو، پس از جلسات مختلف گفتگو، دوستی و مودتی گرم برقرار شد. پس از دوازده روز، قاضی عسکر، دفتر وظایف و سمت‌های تدریس (وظائف و مدارس) را نزد او فرستاد تا از میان آنها سمتی را در دمشق یا حلب برگزیند،^{۱۰} اما زین‌الدین تدریس در مدرسه نوریه شهر بعلبک را برگزید. قاضی عسکر، تقاضای مذکور را به

۶. علی‌العالمی، *الدّر المنثور*، ج ۲، ص ۱۷۰-۱۸۲، ۱۹۱.

۷. همان، ج ۲، ص ۱۷۵، ۱۷۷.

۸. همان، ج ۲، ص ۱۷۰-۱۷۷. همچنین بنگرید به:

Marco Salati, "Ricerche sullo sciismo nell'Impero ottomano: il viaggio di Zayn al-Dīn al-Šahīd al-Ōānī a Istanbul al tempo di Solimano il Magnifico (952/1545)," *Oriente Moderno* 9 (1990): 81-92.

۹. ابن‌عالم به مقام قاضی عسکری آناتولیا در ۱۵۳۹-۱۵۴۸/۹۴۵ پس از آنکه در چند سمت دیگر به عنوان قاضی و مدرس در نواحی دیگر خدمت کرده بود، منصوب شده بود. بنگرید به: نجم‌الدین الغزی، *الکواکب السائرة باعیان المائة العاشرة*، سه جلد، بیروت، ۱۹۴۵-۱۹۵۸، ج ۲، ص ۱۹؛ طاشکوبری زاده، *الشقائق النعمانية فی علماء الدولة العثمانية*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۹۷۵، ص ۲۶۶-۱۶۷. این منابع از نگاه سالاتی به دور مانده است هر چند از کتاب طاشکوبری زاده در مطالعه خود درباره سفر شهید ثانی به استانبول نیز بهره برده است. بنگرید به:

Salati, "Ricerche sullo sciismo nell'impero ottomano," 85 n. 24

۱۰. در این دوران، قاضی عسکر یکی در آناتولیا و دیگری در روملی بوده است که بر کار مدارس نظارت داشته‌اند و مدرس‌ان و قضاتی که حقوقشان کمتر از ۱۵۰ آقچه بوده را منصوب می‌کرده‌اند. آنها در دیوان همایون حضور می‌یافته و افراد را برای انتصاب به سمت‌های خود معرفی می‌کرده‌اند. این وظیفه را بعدها مفتی استانبول و ظاهراً پس از فراگیر شدن قانون نامه مشهور ابوالسعود افندی (۹۵۲-۹۵۴/۱۵۴۵-۱۵۷۴) عهده‌دار شده باشد. بنگرید به:
"—ÁĀD ŸAskar," *EI2*, 4: 375-76 [Gy. Káldy Nagy].

عرض سلطان سلیمان رساند و فرمان دال بر انتصاب وی به سمت مذکور را اخذ کرد و بنا شد تا درآمد ماهیانه‌ای که بر اساس وقف نامه آن مدرسه توسط حاکم ایوبی، نورالدین محمد بن زنگی (۵۴۱-۵۶۹/۱۱۴۶-۱۱۷۴) برای مدرس آنجا تعیین شده بود، به زین‌الدین پرداخت شود. زین‌الدین و حسین بن عبدالصمد، سه ماه و نیم در استانبول ماندند. زین‌الدین در ۱۱ رجب ۹۵۲/۱۸ سپتامبر ۱۵۴۵ آنجا را ترک کرد. او گفته که در انتظار آمدن حسین بن عبدالصمد، سه هفته در خارج از استانبول به انتظار مانده بود. در مدت مذکور، حسین بن عبدالصمد تلاش کرده بود تا سمتی را که به او داده شده بود، با سمت جایی دیگر تغییر دهد که دلیل آن دانسته نیست، شاید او می‌خواست جایی نزدیک زین‌الدین، سمت تدریسی را به دست آورد و احتمال دیگر آن است که وی موقوفات آن مدرسه را کافی نمی‌دیده است.^۱

پس از رسیدن حسین بن عبدالصمد، وی همراه زین‌الدین به عراق سفر کردند. زین‌الدین علت سفر خود به عراق را زیارت عتبات ذکر کرده، هر چند محتمل است که او و حسین بن عبدالصمد علاوه بر زیارت عتبات، تصمیم به بررسی موقوفات مدرسه‌ای که حسین بن عبدالصمد، سمت تدریس آنجا را به دست آورده بود، نیز داشته‌اند. آنها به مدت یک هفته از ۸ تا ۱۵ شوال ۹۵۲/۱۳-۲۰ دسامبر ۱۵۴۵ در بغداد بودند و پس از آن به زیارت امام موسی کاظم - علیه السلام - در کاظمیه رفتند.^۲ پس از زیارت از دیگر مراکز مذهبی عراق، آنها در ۱۵ صفر ۹۵۳/۱۷ آوریل ۱۵۴۶ به جبع بازگشتند.^۳ پس از آن زین‌الدین برای تصدی سمت تدریس به شهر بعلبک رفت. از تولد فرزند حارثی، بهاء‌الدین در ۲۷ ذوالحجه ۹۵۳/۱۶ فوریه ۱۵۴۷ در شهر بعلبک می‌توان دریافت که حسین بن عبدالصمد همراه زین‌الدین در بعلبک بوده است.^۴ شواهد چند دیگری در دست است که زین‌الدین و حسین بن عبدالصمد در مدت اقامت زین‌الدین در بعلبک همراه او بوده و برخی آثار حدیثی را با یکدیگر مقابله کرده‌اند. زین‌الدین حدود دو سال به تدریس فقه و دیگر موضوعات در مدرسه نوریه پرداخت.^۵ احتمالاً حسین بن عبدالصمد نیز، مشوق او در کار تدریس بوده است. آنها پیش از پایان ۹۵۴/ فوریه ۱۵۴۸ بعلبک را ترک کرده، به جبع بازگشتند؛^۶ نکته‌ای که در خصوص علت آن، مطلبی ذکر نشده است.

۱. علی‌العاملی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۸۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۸۲.

۴. میرزا عبدالله افندی اصفهانی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۵. مسجد همانند مدرسه، توسط نورالدین محمود بن زنگی ساخته شده بود. عالم لبنانی معاصر جعفر المهاجر، گزارش کرده که از مدرسه و مسجد، تنها بخش شرقی آنها به صورت ویرانه اکنون باقی مانده است. المهاجر، سنه فقهاء الابطال، ص ۱۵۳.

۶. علی‌العاملی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۸۲.

این مطلب که دو عالم نامور شیعی توسط مقامات عثمانی به سمت تدریس منصوب شده‌اند، مشکلاتی برای محققان دوره صفویه پدید آورده است. این مطلب که آنها توانسته بودند سمتی را به دست آورند، می‌تواند چنین تعبیر شود که سیاست خصمانه‌ای از سوی عثمانی ضد رعایای شیعی وجود نداشته است یا دست کم سخت‌گیری ضد شیعیان آن گونه که انتظار می‌رود، وجود نداشته است. کارولین بیسون بر اساس این مطلب که زین‌الدین در بعلبک، فقه اسلامی را بر اساس پنج مذهب تدریس می‌کرده، تلاش حسین بن عبدالصمد و زین‌الدین برای به دست آوردن سمت تدریس را به عنوان بخشی از سلوک عثمانی در به رسمیت شناختن تشیع به عنوان پنجمین مذهب فقهی دانسته است و آن را تلاشی جهت پذیرش تشیع در نظام حکومتی عثمانی مطرح کرده است.^۱ آندرو نیومن نیز گفته که انتصاب زین‌الدین برای تدریس فقه بر اساس پنج مذهب، نشانگر آن است که حکومت عثمانی سیاست سرکوب‌گرانه یا ضد شیعی علیه رعایای شیعی ساکن در قلمرو خود نداشته است.^۲ مارکو سالاتی ماجرای سفر زین‌الدین به استانبول را به تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار داده و انتصاب زین‌الدین به مقام تدریس در مدرسه‌ای در حکومت عثمانی را نشانگر آن دانسته است که حکومت عثمانی همواره سیاست به حاشیه راندن شیعه و سیاست سرکوب آنها را نداشته است.^۳ با این حال، محققان شیعی مذهب و مورخان آن دوره متذکر شده‌اند که حکومت عثمانی، حکومتی به شدت حامی تسنن و مخالف شدید تشیع بوده، خاصه در دوران منازعات نظامی میان صفویه و عثمانی (۹۰۷-۱۱۳۴/۱۵۰۱-۱۷۲۲)^۴؛ به همین علت، جعفر مهاجر، تصمیم شهید ثانی به پذیرش

1. Caroline Joyce Beeson, *The Origins of Conflict in the NafawD Religious Institution*, Ph.D. dissertation, Princeton University, 1982, 111-14.

2. Andrew Newman, "The Myth of the Clerical Migration to Safawid Iran: Arab ShDÝD Opposition to ÝAlD al-KarakD and Safawid ShDÝDism," *Die Welt des Islams* 33(1993): 66-112, here p. 106.

3. Salati, "Ricerche sullo sciismo nell'impero ottomano"; idem, *Ascesa e caduta di una famiglia di AšrÁf sciiti di Aleppo: I ZuhráwD o Zuhrá-zÁda* (1600-1700) (Rome: Istituto per l'Oriente C.A. Nallino, 1992).

۴. عالم عراقی معاصر، مظفر، بزرگ‌ترین دشمنان شیعه در تاریخ را امویان، عباسیان و عثمانیان معرفی کرده است. محمّد رضا مظفر، *عقائد الامامیه*، قاهره، ۱۹۶۱، ص ۷۴. شماری از محققان مدعی شده‌اند که عثمانی از حیث ایدئولوژیکی با تشیع به نحو عام مخالفت کرده‌اند و منازعات میان صفویه و عثمانی از عوامل بسیار مهم اعمال فشار بر جوامع شیعی در جبل عامل بوده است. جعفر المهاجر، *الهجرة العالمية الى اراان في العصر الصفوی*، بیروت، دارالروضة، ۱۹۸۹، ص ۳۲-۳۹؛ همو، *ستة فقهاء الابطال*، ص ۱۸۰-۱۸۱؛ علی ابراهیم درویش، *جبل عامل بین ۱۵۱۶-۱۶۹۷*، بیروت، دار الهادی، ۱۹۹۳، ص ۳۰-۳۳، ۲۲۹؛

Rula Jurdi Abisaab, "The Ulama of Jabal ÝÀmil in Safavid Iran, 1501-1736: Marginality, Migration and Social Change," *Iranian Studies* 27 (1994): 103-22, esp. pp. 104-5, 110-14.] Adel Allouche treats this prevalent view with regard to the Ottoman-Safavid conflict in *The Origins and Development of the Ottoman-Safavid Conflict*. 906-962/1500-1555 (Berlin: Klaus Scwharz Verlag, 1983), 4-5, 104-28.

سمتی در مدارس عثمانی را غریب و شگفت آورترین شیوه برای فقیه شیعی در آن زمان دانسته است.^۱ این کاملاً مشهور است که شهید در ۱۵۵۸/۹۶۵ به عنوان فردی مبتدع توسط مقامات عثمانی اعدام شده است.^۲ شهادت او، حادثه‌ای مجزا نبوده است. در ۱۵۳۵/۹۴۲-۱۵۳۶ نایب قاضی دمشق، محمد بن سیف دمشقی و فرد دیگری به نام حسین بعلی بقسماطی به رفض متهم شدند (ثبت... عند قاضی دمشق انهما رافضیاً). در ۹ رجب ۳/۹۴۲ ژانویه ۱۵۳۶ آن دو را در حالی که دست بسته بودند، زنده در آتش سوزانده شدند.^۳ با چنین فضایی، نمی‌توان تصور کرد که دو عالم شیعی به نحو آشکاری توانسته باشند که سمت تدریس در نهادهای سنی را به دست آورند. منابع معاصر آنها، مطالبی در این خصوص در بر ندارند.

میرزا مخدوم شریفی شیرازی (متوفی ۱۵۸۷/۹۹۵) در گزارش مغرضانه‌ای، شهید را متهم کرده که از روی حسد عالمان شیعی ایرانی برخوردار از حمایت شاه، در پی کسب حمایت عثمانی بوده

درباره فشارهای عثمانی ضد شیعیان بنگرید به:

Elke Eberhard, *Osmanische Polemik gegen die Safawiden im 16. Jahrhundert nach arabischen Handschriften* (Freiburg, 1970); Hanna Sohrwiede, "Der Sieg der Safawiden in Persien und seine Rückwirkung auf die Shiiten Anatoliens im 16. Jahrhundert," *Der Islam* 41 (1965): 95-223; C.H. Imber, "The persecution of the Ottoman Shī'ites according to the mühimme defterleri, 1565-1585," *Der Islam* 56 (1979): 245-73.

تمرکز اصلی مطالعات ذکر شده، آناتولی است و مطلب اندکی درباره دشواری‌های مشابه در شام و عراق در دست است. بنگرید به:

Newman "The Myth of the Clerical Migration," 67, 93, 104-6.

اهمیت عوامل مذهبی در ستیز میان صفویه و عثمانی از سوی عادل علوش مورد تردید قرار گرفته و او بیشتر بر مسائل ژئوپولیتیکی تأکید کرده است.

Allouche, *The Origins and Development of the Ottoman-Safavid Conflict*; J.R. Walsh, "The Historiography of Ottoman-Safavid Relations in the sixteenth and seventeenth centuries," in *Historians of the Middle East*, ed. B. Lewis and P. M. Holt (London, 1962), 197-211; and Jean-Louis Bacqué-Grammont, *Les Ottomans, les Safavides. et leurs Voisins* (Istanbul: Nederlands Historisch-Archaeologisch Instituut, 1987).

۱. المهاجر، سنة فقهاء الابطال، ص ۱۴۶.

۲. تاریخ شهادت ۹۶۵ مرجح‌تر از ۹۶۶ است که در مصطفی تفرشی نقد الرجال امل الاصل و دیگر منابع متأخر آمده است. بنگرید به:

Devin J. Stewart, "A Biographical Notice," 565.

پرسش‌های چندی در خصوص آنکه سلطان سلیمان در اعدام شهید ثانی نقش داشته، وجود دارد. بنگرید به:

Beeson, "The Origins of Conflict," 115-18; Abisaab, "The Ulama of Jabal Y'Àmil," 112.

۳. الغزی، الکواکب السائرة، ج ۲، ص ۳۵. [غزی که مطلب خود را به نقل از ابن طولون آورده، در ادامه در خصوص اعدام دو فرد مذکور نوشته است: «قال ابن طولون و سئل الشيخ قطب‌الدین ابن سلطان مفتی السادة الحنفية عن قتلها، فقال: لا يجوز في الشرع بل يستتابان»].

است.^۱ همچنین اغلب عبارت‌های گزارش سفر زین‌الدین نیز ابهام و غموض دارد. زین‌الدین خود در خصوص علت سفرش به استانبول به گونه‌ای بسیار مبهم، آن را بخشی از دستورات الهی (الوامر الالهیه و الاشارات الربانیه) دانسته و آن را عملی خلاف عقل سلیم دانسته است (و کان ذلک علی خلاف مقتضی الطبع و ساق الفهم).^۲ عبارت اخیر، متضمن آن است که شهید خود عمل مذکور را کاری خطرناک می‌دانسته، اما متأسفانه در خصوص خطرات و مشکلات آن، مطلبی بیان نکرده است. زین‌الدین تدریس در شهر بعلبک را که شهری کوچک‌تر از حلب یا دمشق بوده، برگزیده که ظاهراً تنها به دلیل آن بود که خطرات کمتری می‌توانست متوجه او گردد.^۳

زین‌الدین همچنین در خصوص علت انتخاب تدریس در مدرسه نوریه، به گونه‌ای مبهم سخن گفته و نوشته است: «شرایطی که من تدریس در مدرسه نوریه را برگزیدم (از دفتر ثبت مدارس نیازمند مدرس)، بنا بر ملاحظاتی بود که من گمان می‌کردم مهم است و خاصه گمانم که امر اطاعت خدا در آن هست (ففضی الحال ان اخترت منه المدرسة النورية ببعلبک لمصلحة وجدتها و لظهور امر الله تعالی بها علی الخصوص).^۴ حسین بن عبدالصمد سمتی در بغداد را برگزیده بود. تلاش کرده بود تا سمت تدریس در جایی دیگر را به دست آورد، اما در هر حال علت آنکه وی سمت تدریس را در مدرسه ای در بغداد برگزیده بود، نامشخص است. زین‌الدین ترجیح داده بود تا تدریس در جایی نزدیک‌تر به جبل عامل را به دست آورد. حسین بن عبدالصمد احتمالاً خویشاوندانی در عراق داشته یا آنکه بغداد را که در آن زمان جمیعت شیعی قابل ملاحظه ای را داشته، مکانی مناسب می‌دیده است، به نسبت دمشق یا جایی دیگر در شام که اکثریت سنی حضور داشتند.^۵ همچنین بغداد نزدیک به عتبات بوده است. گفته‌های زین‌الدین درباره علت ترک بعلبک در حدود دو سال بعد از انتصاب به مقام مدرّسی مدرسه نوریه نیز ابهام دارد و واضح نیست. او نوشته است: «سبب ما بعلبک و مردمان ساکن در آنجا را ترک کردیم و به روستایمان جمع بازگشتیم، در حالی که نیت بازگشت دوباره نداشتیم و این پیروی از عهدی بود که پیشتر در مشاهد شریفه کرده بودیم و بعد ما آن را در مشهد شییث تکرار کرده بودیم (ثم نقلنا عنهم الی بلدنا بنیة المفارقة، امتثالاً لامر الهی سابقاً فی

۱. میرزا مخدوم شریفی شیرازی، *التواقض فی الروافض*، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پرینستون، مجموعه گاربت، شماره ۲۶۲۹، برگ ۱۲۲ ب.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۷۰. همچنین بنگرید به:

۳. Salati, "Ricerche sullo scismo nell'impero ottomano," 83.

۳. Salati, "Ricerche sullo scismo nell'impero ottomano," 90

۴. علی‌العاملی، *الدر المنثور*، ج ۲، ص ۱۷۵.

۵. وقایع نگار صفوی قاضی، احمد قمی که در اواخر قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی به نگارش اثر خود مشغول بوده، در گزارش جریان فتح بغداد توسط صفویان در ۱۵۰۸/۹۱۴ متذکر شده که اکثر ساکنان بغداد شیعه بوده‌اند. بنگرید به: قمی، *خلاصة التواریخ*، دو جلد، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۹۸۱-۱۹۸۵، ج ۲، ص ۹۳۴.

المشاهد الشريفة و لاحقاً في المشهد الشريف شيث عليه السلام).^۱ این توضیحات، مشتمل بر آنچه یک مورخ می‌خواهد، نیست. در گزارش ذکری از تقیه^۲ یا اینکه آنها خود را نزد مقامات عثمانی، سنی معرفی کرده‌اند، نیست.^۳

تنها نکته قال توجه در گزارش در خصوص اخذ عرض، گونه‌ای توصیه نامه از قاضی محلی جهت ارائه در هنگام تقاضای اخذ مقامی در استانبول است. شاگرد و نویسنده شرح حال زین‌الدین، ابن عودی، بیان داشته که پس از شرایطی که زین‌الدین تصمیم گرفت که تقاضای اخذ عرض (سجل العدالة) از قاضی سنی صیدا (صیدون)، معروف شامی را نکند، با وجود این واقعیت که عدم اخذ عرض، رویه‌ای بر خلاف معمول عثمانی‌ها بوده است. او حتی در تردید بود که آیا او می‌باید قاضی را از اینکه قصد سفر به استانبول دارد، آگاه کند یا خیر. سرانجام تصمیم گرفت که این کار را شاگردش، ابن عودی انجام دهد، اما خواست که تقاضای عرض از وی نکند. معروف نیز به ابن عودی گفته بود که اگر ابوحنیفه نیز به استانبول برود، اما عرض قاضی را همراه نداشته باشد، مقامات عثمانی از او عرض را طلب خواهند کرد که قانون رسمی آنهاست. اما زین‌الدین این موضوع را به گونه‌ای دیگر برطرف کرد. او تصمیم گرفت تا رساله‌ای تألیف کند و آن را بر قاضی عسکر عرضه کند. ابن عودی در خصوص مسئله عرض از قول زین‌الدین آورده که شخصی در استانبول به شهید گفته بود که بدون عرض قاضی، بسیار دشوار است که بتواند سمتی را به دست آورد و نیازمند آن است که وقت فراوانی را در این خصوص، صرف کند. اما زین‌الدین رساله‌ای را که تألیف کرده بود، به او نشان داده بود و گفته بود که عرض او، آن رساله است. فرد مذکور بعد از دیدن آن رساله، به زین‌الدین گفته بود که با وجود آن، به چیزی نیازمند نیست.^۴ ظاهراً علت آنکه شهید از اخذ عرض از قاضی معروف شامی خودداری کرده بود، آن بود که بیم داشت وی را فردی شیعی معرفی کند و

۱. علی‌العاملی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۸۲. به جای لامر الالهی، بخوانید لأمر الالهی. مرقد شیث در موصل قرار دارد.

۲. درباره تقیه به نحو عام در سنت شیعی بنگرید به:

Devin J. Stewart "Taqiyyah as Performance: The Travels of BahÁP al-DĎn al-YÀmilĎ in the Ottoman Empire (991193/1583-85)," *Princeton Papers in Near Eastern Studies* 4 (996): 1-72, particularly pp. 20-34 and the sources cited there. In addition, see Etan Kohlberg, "Taqiyya in ShĎYĎ Theology and Religion," in Hans G. Kippenberg and Guy G. Strousma, *Secrecy and Concealment: Studies in the History of Mediterranean and Near Eastern Religions* (Leiden: EJ. Brill, 1995), 345-80; Devin J. Stewart, "Documents and Dissimulation: Notes on the Performance of Taqiyya." Pp. 569-98 in *Identidades Marginales. Estudios Onomásticos-Biográficos de al-Andalus, XIII*. Ed. Cristina de la Puente. Madrid: Consejo Superior de Investigaciones Científicas, 2003.

۳. در باره مطلب مذکور همچنین بنگرید به:

Salati, "Ricerche sullo sciismo nell'impero ottomano," 89-90.

۴. علی‌العاملی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۵.

او نتواند به سمت مورد نظر خود دست یابد.

همان‌گونه که بیسون و نیومن مورد توجه قرار داده‌اند، زین الدین بیان داشته که روزگاری که او در مدرسه نوریه گذارنده، بسیار خوب و خاطره انگیز بوده و افزوده اند که او در آنجا فقه بر اساس پنج مذهب، یعنی فقه شیعه و چهار مذهب فقهی دیگر را تدریس می‌کرده است.^۱ شهید ثانی خود در این خصوص نوشته است: «سپس ما در بعلبک اقامت گزیدیم و در آنجا برای مدتی به تدریس مذاهب پنج‌گانه و بسیاری فنون دیگر پرداختیم. ما با ساکنان آنجا با وجود اختلاف در عقایدمان به بهترین شیوه تعامل داشتیم و در میان آنها به بهترین صورت می‌زیستیم. آن روزگار، ایام خوش و فرخنده ای برای ما بود و همانند آن را در سراسر روزگار، اصحاب ما ندیده‌اند».^۲ توصیفی که ابن عودی در تکمیل گفته‌های شهید ثانی در این خصوص آورده، گفته‌های شهید ثانی را تأیید می‌کند.^۳ گفته‌های مذکور به وضوح دلالت دارد که شهید ثانی فقه شیعه و فقه اهل سنت را تدریس می‌کرده است.^۴ اما نباید مطلب مذکور را این‌گونه فهمید که شهید به سمت مدرّسی مدرسه نوریه منصوب شده بود تا چنان کند، نکته‌ای که کالدر نیز به آن اشاره کرده است.^۵ به واقع به نظر می‌رسد که زین الدین و حسین بن عبدالصمد تقیه می‌کرده و خود را عالمانی سنی معرفی کرده‌اند اگر چنین باشد، شگفت آور نخواهد بود که توانسته باشند سمت تدریس در یک مدرسه سنی را از مقامات عثمانی اخذ کرده باشند.

علاوه بر مقامات عثمانی، زین الدین نیز بر اساس وقف نامه مدرسه، در صورتی می‌توانست در مدرسه نوریه تدریس کند که پیر و یکی از مذاهب چهارگانه می‌بود. در حقیقت مدرسه نوریه بعلبک، نهادی شافعی و یکی از مدارس متعلق به شافعیان شام بود که نورالدین زنگی پس از ۱۱۵۵/۵۵۰-۱۱۵۶ برای عالم و فقیه نامور شافعی، شرف الدین عبدالله بن محمد ابن ابی عَصْرُون (متوفی ۱۱۸۹/۵۸۵-۱۱۹۰) ساخته بود.^۶ بر این اساس، زین الدین می‌بایست خود را فقیهی شافعی

۱. همان، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۸۲. ابن عودی در اشاره به روزگاری که همراه شهید در بعلبک بوده، چنین نوشته است: «كنت في خدمته في تلك الايام و لا أنسى و هو في أعلى مقام و مرجع الانام و ملاذ الخاص و العالم و مفتي كل فرقة بما يوافق مذاهبها و يدرس في المذاهب كتبها، و كان له في المسجد الاعظم بها درس مضافاً الي ما ذكر و صار اهل البلد كلهم في انتقياده و من وراء مراده بقلوب مخلصه في الوداد و حسن الاقبال و الاعتقاد و قام سوق العلم بها على طبق المراد و رجعت اليه الفضلاء من أقاصى البلاد و رقى ناموس السادة و الاصحاب في الازدياد، و كانت عليهم تلك الايام من الاعياد...»

۴. بیسون بخشی از عبارت متن را نادرست ترجمه کرده است.

“A *mufit* of each sect taught the books of his own school”. Beeson, “The Origins of Conflict,” 113.

5. Norman Calder, *The Structure of Authority in Imām Shāfiʿī Jurisprudence*, Ph.D. diss., School of Oriental and African Studies, University of London, 1980, 96.

6. Nikita Elisséeff, “Les Monuments de Nūr al-Dīn: Inventaire, notes archéologiques et bibliographiques,” *Bulletin d'études orientales* 13(1949-51): 5-49, pp. 17, 31-33; idem, Nūr

معرفی کرده باشد تا توانسته باشد تدریس در آن مدرسه را که به شافعیان اختصاص داشته است، به دست آورد و او در آنجا به صورت رسمی، فقه شافعی را تدریس می‌کرده که البته در آن نیز تبحر داشته است. او احتمالاً به نحو پنهانی یا خصوصی، فقه شیعه را برای شاگردان شیعی اش تدریس می‌کرده و به نحو علنی، فقه شافعی را تدریس می‌کرده است. شاید هم در آن محیط کوچک با ساکنان فراوان شیعی، زین‌الدین مشکلی در تدریس علنی فقه شیعه نداشته و مقامات محلی بر این عمل او چشم بر هم نهاده، به دیده اغماض بر آن نگریسته باشند تا آن هنگام که او مشکل خاصی را سبب نشده باشد.

اما محتمل آن است که زین‌الدین و حسین بن عبدالصمد برای اخذ سمت تدریس تقیه کرده باشند. عالمان شیعی در نواحی شام اغلب تقیه می‌کرده و گفته حرّ عاملی (متوفی ۱۱۰۴/۱۶۹۳) در بحث از موضوع تقیه، جایی که او بیان می‌دارد تنها کسانی که برای دوران‌های طولانی میان سنیان زیسته‌اند و تقیه کرده‌اند، فواید تقیه را خواهند فهمید.^۱ هر چند این حدس که زین‌الدین و حسین بن عبدالصمد تقیه می‌کرده‌اند، فرض معقولی است اما مدلل کردن آن دشوار است. منابع شیعی اغلب اشاره به این مطلب دارند که حسین بن عبدالصمد و زین‌الدین، نزد عالمان سنّی تحصیل کرده‌اند، اما به صراحت سخنی در اینکه آنها خود را فردی سنّی در محافل اهل سنت معرفی کرده‌اند، ندارند.

کتاب نُور الحقیقه و نُور الحدیقه حسین بن عبدالصمد

کتاب نور الحقیقه طی سفر حسین بن عبدالصمد و زین‌الدین به استانبول در ۱۵۴۲/۹۵۲ نوشته نشده است، اما اثر مذکور شاهد صریحی است که او و زین‌الدین خود را عالمانی سنّی و شافعی معرفی کرده و به این واسطه بوده که آنها توانسته بودند سمت تدریس را از مقامات عثمانی اخذ کنند. پس از آنکه حسین بن عبدالصمد و زین‌الدین به جعب از سفر خود به قاهره و حج در سال ۱۵۳۷/۹۴۴ بازگشته بودند، حسین بن عبدالصمد منتخبی در موضوعات فلسفه و اخلاق اسلامی

al-DĪn: *Un grand prince musulman de Syrie au temps des croisades 511-569/1118-1174*, 3 vols. (Damascus: Institut français de Damas, 1967), 3:933-34.

گفته جعفر مهاجر که مدرسه نوریه، مدرسه‌ای حنفی بوده، نادرست است. جعفر المهاجر، *سنّة فقهاء الابطال*، ص ۱۷۹. به نظر می‌رسد که گفته مهاجر بر اساس این مطلب بوده که مدرسه‌های مشهور نوریه کبری و صغری در دمشق، متعلق به حنفیان بوده است. بنگرید به: عبدالقادر بن محمد نعیمی، *المدارس فی تاریخ المدارس*، تحقیق جعفر حسنی، قاهره، مکتبۃ الثقافة الدینیة، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۶۰۶-۶۶۴. [تاج‌الدین عبدالوهاب بن علی سبکی (متوفی ۷۷۱) در ذیل شرح حال مفصل این ابی‌عصرون، در اشاره به مدارسی که نورالدین به جهت او ساخته، نوشته است: «و کان من أعیان الأمة و أعلامها، عارفاً بالمذهب و الأصول و الخلاف، ... و بنی له الملك نور الدین المدارس، بحلب و حماة و حمص و بعلبک و بنی هو لنفسه مدرستین بدمشق و حلب». همو، *طبقات الشافعیة الکبری*، تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلوی، قاهره، ۱۹۷۰، ج ۷، ص ۱۳۳. مترجم.]

۱. محمد بن الحسن الحرّ العاملی، *الفوائد الطوسیة*، قم المطبعة العلمیة، ۱۹۸۳، ص ۴۶۹.

به نام نور الحقیقه و نور الحدیقه نگاشته بود. دو نسخه به خط مؤلف از این کتاب در دست است. در ۱۹۸۳ سید محمد جواد حسینی جلالی، تصحیحی از این را بر اساس نسخه ۳۸۲۰ در کتابخانه چستربیتی دوبلین ایرلند و نسخه‌ای ناقص در کتابخانه مرعشی قم منتشر کرده است.^۱ نسخه کم اهمیت‌تر مرعشی در ضمن مجموعه ۳۹۳ همراه *حیة الارواح و مصباح الاصباح*، نوشته ابراهیم بن علی کفعمی (متوفی حدود ۱۴۸۹/۸۹۵) است.^۲ طبق گفته جلالی، حدود سه برگ از آغاز و تقریباً نیم برگ از نسخه افتاده است. تاریخ کتابت آن جمادی الثانی ۱۰۵۹ / ژوئن - ژولای ۱۶۴۹ است و جلالی بر این باور است که نسخه مذکور، احتمالاً از روی نسخه چستربیتی کتابت شده است.^۳ نسخه چستربیتی در اصل متعلق به کتابخانه عبدالحسین تهرانی (متوفی ۱۲۸۶/۱۸۶۹) مشهور به شیخ العراقین و ساکن کربلا بوده است. آقابزرگ تهرانی خود در کربلا نسخه مذکور را دیده و توصیفی از آن را در *ضمن الذریعه الی تصانیف الشیعه* آورده است.^۴

تصحیح جلالی به طور کلی، خوب است، اما چند نکته قابل تأمل وجود دارد. بر طبق نظر جلالی، تاریخ فراغت از تألیف نسخه، ۳ شعبان ۹۴۵ / ۲۵ دسامبر ۱۵۳۸ است،^۵ اما آقابزرگ تهرانی و آربری، تاریخ فراغت از نگارش کتاب را ۳ رمضان ۹۴۵ / ۲۳ ژانویه ۱۵۳۹ به جای ۳ شعبان ۹۴۵ ذکر کرده‌اند.^۶ ماه مذکور در نسخه به گونه‌ای کتابت شده که قرائت آن دشوار است و صفت آمده برای ماه نیز المعظم است که عموماً همراه ماه شعبان به کار می‌رود و صفت متداول که با ماه رمضان به کار می‌رود، عموماً المبارک است. بررسی دقیق کلمه مورد بحث، نشانگر آن است که کلمه مورد بحث تقریباً به یقین رمضان است و جلالی در نظر خود احتمالاً بر خطا باشد.^۷ مهم‌تر آنکه جلالی مدعی است نسخه چستربیتی، نسخه‌ای به خط مؤلف نیست و او معتقد است که نسخه را یکی از خویشاوندان حسین بن عبدالصمد، تقی‌الدین بن علاء‌الدین بن تقی بن عبدالصمد، که دو بیت شعری

۱. حسین بن عبدالصمد العاملی، *نور الحقیقه و نور الحدیقه*، تحقیق سید محمد جواد حسینی الجلالی، قم، مطبعة سید الشهداء، ۱۹۸۳/۱۴۰۳.

۲. همان، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۲۷-۲۸.

۴. همان، ص ۷-۹؛ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ۲۷ جلد (تهران و نجف، ۱۹۳۴-۱۹۷۸)، ج ۲۴، ص ۳۶۷-۳۶۸؛

Arthur J. Arberry, *The Chester Reatty Library. A Handlist of the Arabic Manuscripts*, 8 vols. (Dublin, 1955-66), vol. 4, p. 21 and plate no. 108.

۵. حسین العاملی، *نور الحقیقه*، تصحیح جلالی، ص ۲۸۵.

۶. آقا بزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج ۲۴، ص ۳۶۷؛ ۱۰۸. Arberry, Handlist, vol. ۴, before plate no. ۱۰۸. Arberry, Handlist, vol. ۴, before plate no. ۱۰۸. نمی‌دانم چرا آربری تاریخ معادل میلادی ۳ مه ۱۵۳۹ را ارایه کرده است.

۷. بنگرید به تصویر انجامه که آربری آورده است:

Handlist, vol. 4, before plate no. 108.

از او بر نسخه آمده و دست خط او با دست خط نسخه تطابق دارد، کاتب نسخه است. این گفته بر خلاف نظر آربری و آقابرگ طهرانی است که هر دو نسخه را به خط مؤلف معرفی کرده‌اند.^۱ کاملاً محتمل است که تقی‌الدین تنها مالک نسخه بوده و ابیات مذکور را بعدها و در تاریخی متأخرتر نگاشته باشد. جلالی همچنین استدلال کرده که خطاهای بسیار در نسخه، دلیل دیگری است که آن را کسی جز حسین بن عبدالصمد کتابت کرده و گاه یک کلمه، نیم سطر و سطری کامل در حاشیه افزوده شده است.^۲ اما این استدلال قوی نیست، چرا که چنین افتادگی‌هایی کاملاً معمول است، خاصه وقتی که مؤلف نسخه، مسوده کتابش را کتابت می‌کند. با استناد به اینکه خط نسخه با دیگر آثار باقی مانده به خط حسین بن عبدالصمد تطابق دارد و اینکه در نام کاتبی در انجمنه نسخه ذکر نشده، می‌توان با آربری و آقابرگ طهرانی هم عقیده بوده که نسخه به خط مؤلف است.

جلالی به دیگر نسخه به خط مؤلف کتاب برای تصحیح، یعنی نسخه ۹۷۹ مجموعه نسخه‌های شرقی کتابخانه دانشگاه لایدن، مراجعه نکرده است. دوزی توصیفی از نسخه را در ۱۸۵۱ در فهرست نسخه‌های عربی مجموعه لایدن آورده و متذکر شده که این نسخه به خط مؤلف و در استانبول به سال ۹۴۵ کتابت شده است و به سلطان سلیمان قانونی تقدیم شده است.^۳ بروکلیمان توصیف دوزی را نقل کرده است.^۴ آقابرگ طهرانی یادی از نسخه در الذریعه نکرده است و این احتمالاً دلیل آن باشد که چرا جلالی از این نسخه برای تصحیح کتاب استفاده نکرده است. بررسی نسخه لایدن، مؤید آن است که نسخه به خط مؤلف و تاریخ فراغت از تألیف آن، ۱۲ ذوالقعدة ۹۴۵ / ۱ آوریل ۱۵۳۹ است و در استانبول به اتمام رسیده است (برگ ۱۵۰ الف). نسخه احتمالاً در استانبول مانده تا زمانی که توسط کتابخانه لایدن خریداری شده است. تملکی در برگ نخست نسخه دلالت دارد که نسخه متعلق به شخصی به نام حسین اخی زاده، عضو خانواده‌ای از عالمان برجسته عثمانی بوده است (برگ ۱ب). دو نسخه بر این اساس، تاریخی جدا دارند، در حالی که نسخه چسترییتی در محیط‌های شیعی عراق باقی مانده، نسخه لایدن در محیط سنی استانبول باقی مانده است.

۱. الذریعه، ج ۲۴، ص ۳۶۷؛

Arberry, *Handlist*, vol. 4, before plate no. 108.

۲. حسین‌العاملی، نور الحقیقه، تصحیح جلالی، ص ۲۶.

3. R. P. A. Dozy, *Catalogus codicum orientalium bibliothecae academiae Lugduno Batavae*, vol. 1 (Leiden, 1851), 343-44. See also Petrus Voorhoeve, *Handlist of Arabic Manuscripts in the Library of the University of Leiden and Other Collections in the Netherlands*, 2nd ed. (Leiden: Leiden University Press, 1980), 257.

4. Carl Brockelmann, *GAL*, 2nd ed., 2 vols. (Leiden: E.J. Brill, 1943-49) + 3 suppl. (1937-42), SII: 576.

بروکلیمان متذکر شده که تاریخ کتابت نسخه ۱۵۳۸/۹۴۵ است، در حالی که نسخه در ۱۵۳۹ تألیف شده است. او عنوان کتاب را نیز به غلط نُور الحقیقه و نُور الحدیقه ذکر کرده، در حالی که دوزی به درستی بخش دوم عنوان را نُور الحدیقه ذکر کرده است.

محققان اندکی به این مطلب توجه کرده‌اند. کارولین بیسون و اندرو نیومن، هر دو به این مطلب توجه کرده‌اند که کتاب به سلطان سلیمان قانونی تقدیم شده است.^۱ رولا جوردی ابی صعب دیدگاه‌های حارثی در بی‌توجهی به ثروت و برتری فقر، فصلی از فصول کتاب مذکور را در بحث از انگیزه‌های مادی یا غیر مادی مهاجران عاملی به ایران مورد توجه قرار داده است.^۲ نور الحقیقه مشتمل بر شماری شواهد است که حارثی خود را در کتاب مذکور، عالمی سنی معرفی کرده است. منابع و اشخاص مذکور در *نور الحقیقه* اشخاص سنی مشهوراند یا ادباء مشهوری هستند که از جمله آنها می‌توان به ابن رومی (متوفی ۸۹۶/۲۸۳)، (ص ۲۲۲، ۲۶۰)، متنبی (متوفی ۹۶۵/۳۵۴) (ص ۱۲۹)، ابن نباته (فارقی متوفی ۹۸۴/۳۷۴=۹۸۷۵ یا سعدی (متوفی ۱۰۱۶/۴۰۵) (ص ۲۶۱)، ابوالفتح بستنی (متوفی ۱۰۱۰/۴۰۰) (ص ۱۶۹، ۲۶۳) اشاره کرد. عمده رجال مذکور در کتاب، افرادی هستند که همه جز یک تن، تا قرن چهارم حیات داشته‌اند و تنها استثناء، ذکری از فخر الدین رازی است که حارثی مطلبی از او نقل کرده و مضمون آن در ضمن کتاب *ملخص افکار المتقدمین و المتأخرین* وی آمده است (ص ۳۷).

حسین بن عبدالصمد به ندرت نام کتاب‌هایی را که در تألیف از آنها بهره برده، ذکر کرده و تنها به نام اشخاص اشاره دارد. تنها عنوانی که او ذکر کرده، کتاب *مشور الحکم*، مجموعه‌ای از اقوال حکما و داستان‌هایی است که مکرر از آن نقل قول کرده است (ص ۳۸، ۱۰۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۶۶)^۳ و یک‌بار *البیان و التبيين* جاحظ که تنها یک بار از آن نقل قول شده است (ص ۲۸۲). در این کتاب هیچ ذکری از عالمان شیعه نیست. همین گونه عبارت‌های ترضیه برای امامان شیعه نیز به صورت متداول اهل سنت آمده است. حسین بن عبدالصمد از چهار خلیفه نخست به الخلفاء الراشدين (ص ۲۶۳) و ابوبکر (ص ۱۸۴) و عمر بن خطاب (ص ۱۳۵، ۱۴۳، ۲۸۱) در مواردی بدون عبارت ترضیه یاد کرده و در مواردی عبارت ترضیه رضی الله عنه برای خلیفه دوم (ص ۲۰۸) و عائشه (دو بار با عبارت ترضیه رضی الله عنها) یاد کرده است.^۴ خلفاء اموی و عباسی مختلفی که نام آنها در این کتاب آمده، بدون هیچ عبارت ترضیه‌ای یاد شده‌اند. امام علی (ع) با عبارت علیه السلام (ص ۴۹، ۶۵، ۹۴، ۱۰۰) و گاه به صورت متداول سنی، رضی الله عنه (ص ۹۵، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۲۰).

1. Beeson, "The Origins of Conflict," 121, translates the title incorrectly as "The ight of Truth on the Light of Subtle Points." Newman, "The Myth of Clerical Migration," 106 n. 88, gives the date as 945/1538, following Brockelmann.

2. Rula Jurdi Abisaab, "The Ulama of Jabal Y'Amil," 106

3. See Brockelmann, *GAL*, SI:829; *SII*: 1031

۴. در برگ‌های ۲۵ ب و ۸۵ ب نسخه چستریبتی که مطابق با صفحات ۹۶ و ۲۶۳ تصحیح جلالی است. در مورد نخست، عبارت ترضیه و حدیث مذکور که به نقل از عائشه آمده، خط زده شده (اما پاک نشده است)؛ از این رو جلالی آن را در متن نیاورده است.

۲۲۳، ۲۳۴، ۲۷۶، ۲۷۸) و یک بار با تعبیر کرم الله وجهه (ص ۱۹۲) یاد شده است. نام امام حسن و امام حسین علیهم السلام (ص ۱۷۸) و امام هشتم (ص ۲۴۳)، بدون هیچ عبارت ترضیه‌ای نقل شده است. از امام صادق علیه السلام نیز با تعبیر متداول سنّی رضی الله عنه (ص ۲۱۱) یاد شده است. نام‌های صحابه و ائمه در نسخه لایدن به گونه‌ای کاملاً موافق اهل سنّت آمده است که نشانگر آن است که مخاطبان خوانندگان نسخه، اهل سنّت بوده‌اند. نام ابوبکر با عبارت ترضیه (برگ ۹۲) آمده است. هر چهار باری که نام عمر آمده، عبارت ترضیه برای او ذکر شده است (برگ‌های ۶۰، ۶۶ الف، ۱۰۶ ب، ۱۴۷ ب). بعد از نام خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز، عبارت ترضیه آمده است (برگ‌های ۲۱ الف، ۵۱ ب، ۱۳۶ ب، ۱۴۷ ب). در تمام موارد عبارت ترضیه برای امام علی علیه السلام آمده است، حتی در موردی که در نسخه چستریبیتی عبارت کرم الله وجهه آمده، در اینجا عبارت ترضیه آمده است (برگ ۹۷ ب) و تنها در یک مورد عبارت علیه السلام آمده است (برگ ۱۷۶ الف). همانند نسخه چاپی برای امام صادق علیه السلام، عبارت ترضیه آمده است (برگ ۱۰۷ ب). نام عائشه تنها یک بار در نسخه و بدون ترضیه آمده است (برگ ۱۳۷ ب). عبارتی که در متن چاپی به نظر می‌آید که مرتبط با خطبه کتاب است در نسخه لایدن نیامده است (برگ ۳۸ الف). از فخرالدین رازی به امام یاد شده است (ص ۳۷). حسین بن عبدالصمد در یک مورد از معتزله یاد و بلافاصله از آنها انتقاد کرده است و به صورتی نسبتاً ملایم از آنها به عبارت دعایی «خداوند با آنها آن‌گونه که شایسته‌اند برخورد کند؛ قابلهم الله بما يستحقونه» خرده گرفته است (ص ۱۴۰) و در یک جا خود را از جمله اصحاب شافعی «ائمنا من اصحابنا الشافعية» (ص ۴۰). دو تفاوت مهم میان دو نسخه در آغاز و انجامه‌ها وجود دارد؛ در انجام نسخه چستریبیتی، مؤلف خود را «حسین بن عبدالصمد الحارثی الهمدانی» (برگ ۹۳ الف) معرفی کرده است. در انجام نسخه لایدن، او صفت شافعی را بر نام خود افزوده و خود را چنین معرفی کرده است: «حسین بن عبدالصمد الشافعی الحارثی الهمدانی» (برگ ۱۵۰ ب). این شاهد منحصر به فردی است که نشان می‌دهد حارثی در معرفی خود تقیه می‌کرده و خود را عالمی شافعی معرفی می‌کرده است.

تفاوت مهم دیگر میان دو نسخه، مقدمه‌های آنهاست. جلالی به وجود چندین بیاض در مقدمه چستریبیتی اشاره کرده است.^۱ با این حال، از باقی مانده فرازی از متن، می‌توان دریافت که عبارت در اصل، مشتمل بر تقدیمه‌ای به حاکمی بوده است، چرا که عبارت باقی مانده یعنی «فخلد الله علی ذلک عز دولته» است^۲ که تعبیر مذکور در ستایش از شاهان و حاکمان به کار می‌رود. مقایسه میان دو متن (نسخه چستریبیتی و لایدن)، نشانگر آن است که در آغاز نسخه چستریبیتی، بخش پایین برگ ۴ الف و نیمه بالایی برگ ۴ ب افتاده یا از بین برده شده است. بخش بالایی برگ ۵ الف و پشت برگ ۴ ب

۱. حسین عاملی، نور الحقیقه، تحقیق جلالی، ص ۳۴-۳۵.

۲. همان، ص ۳۴.

نیز افتاده است و برگ میانی نیز برداشته شده است.^۱ محتمل است که این افتادگی‌ها، تصادفی باشد و آسیب‌های وارد شده به نسخه در گذر زمان باشد، چرا که برخی از حاشیه‌های برگ‌های نسخه، کرم خوردگی دارد، اما در نسخه لایدن، این بخش سالم و کامل است و مشتمل بر خطبه‌ای نسبتاً بلند و حاوی تقدیمه‌ای به سلطان سلیمان قانونی است (برای متن این تقدیمه بنگرید به پیوست). توصیفاتی که در آن حسین بن عبدالصمد به ذکر سلطان سلیمان قانونی پرداخته، با مطالبی که در کتاب سنا برق الشامی به نقل از عماد الدین کاتب اصفهانی (متوفی ۱۲۰۱/۵۹۷) آمده، شباهت دارد.^۲ نکته جالب توجه، ستایش سلیمان قانونی به لفظ غازی است و البته در این مورد، حسین بن عبدالصمد ظاهراً از تداول کاربرد این گونه الفاظ برای سلاطین عثمانی که از آنها به غازی یاد می‌شده، تبعیت کرده تا آنکه تأییدی بر مواضع عثمانی ضد صفویه را مد نظر داشته که پیش‌تر در جنگ چالدران در ۱۵۱۴/۹۲۰ و در سال ۱۵۳۴/۹۴۱ عراق را از قلمرو صفویه جدا کرده بودند.

مسئله انتصاب حسین بن عبدالصمد و زین‌الدین توسط عثمانی‌ها

حسین بن عبدالصمد، نسخه لایدن کتاب *نور الحقیقه* را در استانبول تکمیل نموده و آن را به سلطان سلیمان قانونی تقدیم کرده و به صراحت در آنجا ادعا کرده که فقهی شافعی است. آنچه از این واقعیت می‌توان استنباط کرد، آن است که علت حضور وی در دربار عثمانی در ۱۵۳۹/۹۴۵ تلاش برای دست‌یابی به منصب تدریس فقه در یکی از مدارس عثمانی بوده است، کاری که هفت سال بعد، زین‌الدین نیز انجام داده بود. بنابراین تصمیم دو عالم برای کسب حمایت از حکومت عثمانی در ۱۵۴۶/۹۵۲، تصمیمی بی‌سابقه و عجولانه نبوده است. حسین بن عبدالصمد، نخستین سفر خود را به استانبول، بدون استادش زین‌الدین انجام داده بود. آنها در معیت یکدیگر به جبع در ۲۴ صفر ۹۴۴/۱۲ آگوست ۱۵۳۷ پس از اقامتشان در مصر و انجام حج بازگشته بودند.^۳ زین‌الدین در شرح حال خودنوشت خویش، از اقامتش در جبع تا ۱۵۳۹/۹۴۶ سخن گفته است.^۴ افزون‌تر آنکه ابن عودی در ضمن شرح حال حسین بن عبدالصمد گفته که حسین بن عبدالصمد، زین‌الدین را در نخستین سفرش (فی المرة الاولى) به استانبول همراهی کرده که اشاره‌ای است به سفر آن دو در ۱۵۴۵/۹۵۲.^۵ ظاهراً ابن عودی در تذکر به این مطلب، قصد خاصی داشته است. بار دوم سفر زین‌الدین به استانبول،

۱. مقایسه دو نسخه نشانگر آن است که یک برگ و نه بیشتر میان دو برگ بوده است. عبارت حذف شده حدود چهار سطر در نسخه لایدن است. اگر یک برگ میانی در نسخه چسترییتی نیز بوده، متن اصلی حدود دو برگ و نیم بیشتر می‌شده و تقریباً با همان حجم متن که شماره‌گذاری درشت‌تر در حاشیه بیرونی نسخه لایدن نشان می‌دهد، برابر می‌گردد.

۲. الفتح بن علی البنداری، *سنا البرق الشامی*، تحقیق رمضان شنن، بیروت، ۱۹۷۱، ص ۱۴۵.

۳. علی‌العالمی، *الدر المنثور*، ج ۲، ص ۱۶۸.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۶۸-۱۶۹.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۸۹، ۱۹۱.

زمانی بوده که زین‌الدین را در حجاز، مقامات عثمانی در ۱۵۵۸/۹۶۵ دستگیر کرده بودند و او را به استانبول برده بودند.^۱ بنابراین واضح است که در ۱۵۳۹/۹۴۵ زین‌الدین حارثی را در سفرش به استانبول همراهی نمی‌کرده است.

زین‌الدین به پیروی از سنت متداول میان عالمان شیعه در جبل عامل که تا قرن اخیر نیز تداول داشته، مدرسه‌ای کنار خانه‌اش پس از بازگشت از مصر بنا کرده بود.^۲ ابن عودی به اهمیت تدریس زین‌الدین در منطقه اشاره کرده و گفته که زین‌الدین خانه و مسجدی کنار آن برای خود بنا کرده بود که در ۱۵۳۸/۹۴۵-۱۵۳۹ از بنای آن، فراغت حاصل کرده بود.^۳ ابن عودی به صراحت از این مطلب سخن نگفته، اما ظاهراً مسجد مذکور محل تدریس او نیز بوده و در آنجا به تدریس می‌پرداخته است.^۴ شواهدی از تدریس زین‌الدین در جبج نیز در دست است.

با این حال کتاب *نور الحقیقه* تنها مدرکی است که مؤید این گمان است که حسین بن عبدالصمد به دنبال دست‌یابی به سمت تدریس در مدرسه‌ای سنی بوده و خود شخصاً به استانبول رفته است. نسخه چستریبیته احتمالاً مسوده کتاب *نور الحقیقه* است که وی تألیف آن را در زادگاهش در جبج شروع کرده بود. تاریخ فراغت از تحریر مسوده کتاب، ۳ رمضان ۲۳/۹۴۵ ژانویه ۱۵۳۹، حدود سه ماه قبل از تاریخ اتمام نسخه لایتن است که در استانبول کتابت شده است. زمانی که در هفت سال بعد زین‌الدین و حسین بن عبدالصمد با یکدیگر به استانبول سفر کرده بودند، آنها جبج را در ۱۲ ذوالحجه ۲۴/۹۵۱ فوریه ۱۵۴۵ ترک کرده بودند و به استانبول در ۱۷ ربیع الاول ۲۹/۹۵۲ مه ۱۵۴۹ رفته بودند؛ البته به دلیل رخ دادن برخی مشکلات پیش بینی نشده در طول سفر چون بدی آب و هوا که در آن فاصله رخ داده بود، سفرشان کمی از معمول بیشتر به طول انجامید و آنها در عرض سه ماه به استانبول رسیده بودند.^۵ با این حال، حسین بن عبدالصمد، زمانی طولانی طی سفر به استانبول فرصت داشته تا نسخه میضه‌ای از کتاب *نور الحقیقه* خود را میان ۳ رمضان ۲۳/۹۴۵ ژانویه ۱۵۳۹ و ۱۲ ذو الحجه ۹۴۵ / ۱ آوریل ۱۵۳۹ تحریر کند.

۱. همان، ج ۲، ص ۱۵۳، ۱۸۹.

۲. بنگرید به: محسن الامین، *خطط جبل عامل*، تحقیق حسن الامین، ج ۱، بیروت، مطبعة الانصاف، ۱۹۶۱، ص ۵۰-۵۳. به عنوان مثال، موسی شراره که در حدود ۱۸۸۴/۱۳۰۱ مدرسه شخصی خود را در بنت جبیل ساخته که محسن امین به عنوان پیوسته بود. بنگرید به: همو، *اعیان الشیعة*، تحقیق حسن الامین، ده جلد، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۹۸۴، ج ۱۰، ص ۳۴۲.

۳. علی‌العالمی، *الدر المنثور*، ج ۲، ص ۱۶۸.

۴. توصیف ابن عودی از فعالیت‌های روزانه زین‌الدین که از آغاز ۱۰ ربیع الاول ۹۴۵ است که وی به خدمت زین‌الدین درآمده است و مسجد که در ۹۴۵ به اتمام رسید، دلالت دارد که مسجد محلی برای تدریس زین‌الدین بوده است. زین‌الدین پس از ادای نماز صبح در مسجد به تدریس می‌پرداخته است. بنگرید به: علی‌العالمی، *الدر المنثور*، ج ۲، ص ۱۵۱، ۱۵۵.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۶۸-۱۶۹.

کتاب نور الحقیقه تنها شاهد در اختیار ماست که حسین بن عبدالصمد در ۱۵۳۹/۹۴۵ به استانبول سفری داشته و تلاش داشته تا در آنجا سمت تدریس در مدرسه‌ای را به دست آورد. هیچ ارجاع و اشاره دیگری به سفر وی در منابع در دسترس نیست و مدرک دیگری از اینکه وی در مقصود خود نیز موفق شده باشد، وجود ندارد، اما این نکته قابل تأملی است که هیچ چیز درباره حسین بن عبدالصمد میان سال‌های ۱۵۳۹/۹۴۵ و اواخر ۱۵۴۵/۹۵۱ دانسته نیست، زمانی که وی زین‌الدین را در سفرش به استانبول همراهی می‌کرده است. تنها در این خصوص می‌توان حدس‌هایی زد. همان‌گونه که در قبل ذکر شد، حسین به تدریس در مدرسه‌ای در بغداد در ۱۵۴۵/۹۵۲ منصوب شده بود و به نظر می‌رسد زین‌الدین و او با یکدیگر به عراق سفر کرده بودند تا اوضاع مدرسه را از نزدیک بررسی کنند. در حالی که نمی‌دانیم چرا حسین بن عبدالصمد به چنین سمتی منصوب شده، اما احتمالاً او خود چنین منصبی را نخست انتخاب کرده باشد و دلیل خاصی در این خصوص داشته است، چرا که گفته شهید ثانی که قاضی عسکر او را در انتخاب سمت تدریس در هر جا مخیر کرده بود، به نوعی دلالت دارد که او می‌توانسته هر سمتی را در هر جا انتخاب کند و طبعاً چنین وضعیتی برای حسین بن عبدالصمد نیز وجود داشته است. زین‌الدین در ابتدا نظر به انتخاب جایی در دمشق یا حلب را داشته، اما سرانجام جایی در بعلبک را انتخاب کرده. حسین بن عبدالصمد به جای شام، مکانی در عراق را انتخاب کرده بود. اگر او چنین ترجیحی را در ۱۵۴۵/۹۵۲ ابراز کرده بود، احتمالاً تمایل مشابهی را نیز در ۱۵۳۹/۹۴۵ داشته است. بخت و اقبال دست‌یابی به سمت تدریس در عراق که به تازگی تحت حاکمیت عثمانی در پی نبرد در سال ۱۵۳۴/۹۴۱ در آمده بود، بیشتر بوده است. پنج ماه پس از تألیف نور الحقیقه در استانبول، زین‌الدین سفری به عراق داشت. او جمیع را در ۲۷ ربیع الثانی ۱۱/۹۴۶ سپتامبر ۱۵۳۹ ترک کرده بود و در ۱۵ شعبان ۲۷/۹۴۶ دسامبر ۱۵۳۹ همراه گروهی از اصحابش به جمیع بازگشته بود.^۱ هر چند ابن عودی به صراحت نگفته که حسین بن عبدالصمد همراه گروه اخیر بوده یا خیر، احتمالاً وی یکی از افراد گروه مذکور بوده است. احتمالاً سفر زین‌الدین به عراق در تاریخ مذکور، جدا از زیارت عتبات، برای ارزیابی از انتصاب احتمالی حسین بن عبدالصمد در عراق بوده باشد.^۲ این نامشخص است که آیا حسین بن عبدالصمد واقعاً در بغداد تدریس کرده یا آنکه او تصمیم به عدم پذیرش سمت تدریس در بغداد گرفته و با شهید به جمیع بازگشته است.

رساله نور الحقیقه اهمیت فراوانی برای روشن نمودن برخی ابهامات زندگی زین‌الدین و حسین بن

۱. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۶۸-۱۶۹.

۲. یک دلیل محتمل برای تلاش حسین بن عبدالصمد برای اخذ سمتی در بغداد، می‌تواند وجود برخی از خویشاوندان او در عراق و به احتمال قوی در نجف باشد. در خصوص وجود برخی از خویشاوندان حسین بن عبدالصمد در عراق، اکنون شاهد مهمی در دسترس است و آن اظهارات خود حسین بن عبدالصمد در رساله الرحله اوست. بنگرید به:

عبدالصمد دارد. این حقیقت که حسین بن عبدالصمد خود را در دربار سلطان عثمانی به عنوان فقیهی شافعی معرفی کرده، دلالت دارد که وی در سفرش به قاهره در ۹۴۲-۹۴۳ / ۱۵۳۵-۱۵۳۷ خود را عالمی شافعی خوانده است. همچنین وی در شش سال بعد، در سال ۹۵۲/۱۵۴۵ که به استانبول سفر کرده، باید خود را عالمی شافعی معرفی کرده باشد. به احتمال قوی زین‌الدین نیز همچون او خود را عالمی شافعی معرفی کرده، حتی زمانی که در دمشق، قاهره و بیت‌المقدس بوده و از عالمان سنی آنجا، اجازه عامه دریافت کرده است. همچنین رساله‌ای که وی در مدت هجده روز در استانبول تألیف کرده، علی‌القاعده باید به سلطان عثمانی تقدیم شده باشد. سالاتی گفته که اگر چه نباید از نقش تقیه در جوامع شیعی غافل بود، محتمل نیست که قاضی عسکر و دیگر مقامات رسمی در استانبول این را ندانسته باشند که زین‌الدین عالمی شیعی است.^۱ با این حال کتاب *نور الحقیقه* دلالت دارد که حسین بن عبدالصمد و زین‌الدین، خود را عالمانی شافعی معرفی می‌کرده‌اند. این مطلب مؤیدی بر این است که چرا زین‌الدین تدریس در مدرسه‌ای مخصوص به شافعیان را انتخاب کرده و از سوی مقامات عثمانی به عنوان فقیهی شیعی برای تدریس مذاهب پنج‌گانه منصوب نشده بود.

عمل به تقیه

نور الحقیقه چندین ویژگی شاخص تشیع دوازده امامی در خصوص تقیه را نشان می‌دهد.^۲ رساله‌های علمی همچون *نور الحقیقه*، جزء معمولی در روابط علمی و نشان دادن جایگاه علمی بوده است. رساله‌ای که زین‌الدین در سال ۹۵۲/۱۵۴۵ در استانبول به جهت تقدیم به قاضی عسکر نگاشته بود، باید از جهاتی شبیه به رساله حارثی بوده باشد و مشتمل بر تقدیمه‌ای به سلطان عثمانی. در انجامه نیز زین‌الدین باید خود را فقیهی شافعی معرفی کرده باشد.^۳ احتمالاً حسین بن عبدالصمد در ۹۵۲/۱۵۴۵ نیز رساله‌ای برای عرضه به قاضی عسکر تألیف کرده است، اما از این اثر، سخنی در منابع نیست. آنها در رساله‌های مذکور باید خود را شافعی معرفی کرده باشند. یک نسل بعد،

1. Salati, "Ricerche sullo sciismo nell'impero ottomano," 88
2. See Stewart, "Taqiyyah as Performance," 34-51.

۳. این کتاب که در مدت هجده روز در استانبول نگاشته شده و رساله‌ای درباره ده معضل در ده دانش مختلف بوده را نباید با رساله دیگر زین‌الدین به نام *الرسالة الاسطانبولیه فی الواجبات العینیه (الذرا المنثور)*، ج ۲، ص ۱۸۷، ۱۸۹ اشتباه نمود. علوان بن برکه بن حسین بن علی بن شرف‌الدین الشیرعادی که اثر اخیر را در ۲۵ شوال ۹۶۶ / ۳۱ زولای ۱۵۵۹ کتابت کرده، ادعا نموده که زین‌الدین رساله را در استانبول نگاشته است. (نسخه خطی مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی، فقه ۶۵۳، برگ ۵ الف) اما این نمی‌تواند درست باشد. زین‌الدین متن اصلی رساله *الاسطانبولیه* را در یک مجلس در ۱۲ صفر ۹۵۲ / ۲۵ آوریل ۱۵۴۵ نگاشته است (نسخه خطی، آستان قدس رضوی، فقه ۶۵۴، برگ ۱۳ الف). تذکر خود زین‌الدین بیانگر آن است که وی در همان روز به طوفاقت در آناتولی رسیده است، در راه رفتن از حلب به استانبول (*الذرا المنثور*، ج ۲، ص ۱۷۲-۱۷۳). ابن عودی ظاهراً اثر اخیر را *الرسالة الاسطانبولیه* نامیده زیرا زین‌الدین آن را در راه رفتن به استانبول و نه در خود استانبول، نگاشته است.

بهاء‌الدین محمد، فرزند حسین بن عبدالصمد، در هنگام سفر خود در قلمرو عثمانی به جهت حج میان سال‌های ۹۹۱-۹۹۳/۱۵۸۳-۱۵۸۵، در حلب برای پنهان کردن هویت خود، مجبور شده بود تا دیباچه تفسیر عروة الوثقی خود را که در ایران نگاشته بود و آن را در خطبه کتاب به شاه عباس اول تقدیم کرده بود، تغییر داده و آن را به نام سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳/۱۵۷۴-۱۵۹۵) کرده بود. عالم سنّی حلبی، ابوالفداء عرضی (متوفی ۱۰۷۱/۱۶۶۰) که هر دو تحریر تفسیر مذکور را دیده بود، گزارش اخیر را نقل کرده است.^۱ هر چند از تحریر اخیر تفسیر تغییر دیباچه عروة الوثقی، تا کنون نسخه‌ای به دست نیامده است و رساله نور الحقیقه تنها مدرک از این دست که اکنون در اختیار ما قرار دارد.

نکته جالب توجه دیگر، تغییر دادن نسبت است که برای پنهان کردن هویت شیعی، امری لازم بوده است. در نور الحقیقه، حسین بن عبدالصمد خود را در سه مورد «الحارثی الهمدانی» (برگ‌های ۵الف، ۶الف، ۱۵۰ب) در انتساب به حارث بن عبدالله همدانی (متوفی ۶۸۴/۶۵-۶۸۵) معرفی کرده است. او نسبت‌های مشهور دیگر خود یعنی الجبعی (الجباعی) عاملی را برای خود ذکر نکرده است که به صراحت می‌توانست هویت شیعی او را هویدا کند. شیخ بهایی نیز در معرفی خود در پنجاه سال بعد، از همین شگرد استفاده کرده بود و خود را نزد مقامات عثمانی، به حارثی همدانی معرفی کرده بود.^۲

۱. ابوالوفاء العرضی، معادن الذهب فی الاعیان المشرقة بهم حلب، تحقیق محمد التونجی، دمشق، دار الملاح لطباعة و النشر، ۱۹۸۷، ص ۲۸۸-۲۸۹. تنها اشکال در خبر عرضی این است که وی نام سلطان صفوی را به خطا ذکر کرده است. همان‌گونه که نیومن نیز اشاره کرده است، در آن تاریخ سلطان صفوی، سلطان محمد خدابنده بوده است. بنگرید به: Andrew J. Newman, "Towards a Reconsideration of the "Isfahan School of Philosophy": Shaykh BahÁD and the Role of the Safawid ÝUlamÁ," *SI* 15(1986): 165-99, 173 n. 26. [نکته‌ای که ظاهراً مورد توجه نیومن قرار نگرفته و استوارت نیز به طبع او مرتکب همان خطا شده است، آن است که گزارش ابوالوفاء عرضی مربوط به سفر شیخ بهایی میان سال‌های ۹۹۱-۹۹۳ نیست. سفر شیخ بهایی به حلب و مطالبی که ابوالوفاء عرضی نقل کرده است، مربوط به سال‌های پس از ۱۰۲۰ و قبل از ۱۰۲۲ است. در آخر گزارش عرضی، از سفر خضر بن حسین ماردینی (متوفی ۱۰۲۲) به عنوان فرستاده از سوی سلطان عثمانی یعنی سلطان احمد (متوفی ۱۰۲۶) بعد از مرگ مراد پاشا صدر اعظم (متوفی ۱۰۲۰) و صدارت نصح پاشا (متوفی ۱۰۲۳) به ایران سخن گفته است. احتمالاً ابوالوفاء عرضی در بخش نخست شرح حال شیخ بهایی که از آمدن او به حلب در زمان سلطان مراد سخن گفته، نادرست باشد و مقصود وی باید مراد پاشا صدر اعظم باشد. چرا که توصیف دقیق خطبه کتاب تفسیر العروة الوثقی که عرضی آورده و خود نسخه‌ای از کتاب را دیده، به صراحت دلالت دارد که سفر اخیر نباید در ۹۹۱-۹۹۳ رخ داده باشد. شاه عباس اول در ۹۹۶ به تخت نشسته است. توصیفی که ابوالوفاء عرضی از رساله حرمة ذبائح اهل الكتاب شیخ بهایی آورده نیز کمی با متن چاپ شده کتاب تفاوت دارد و ظاهراً او نسخه‌ای را کامل‌تر از تحریر چاپ شده متداول دیده است که نسخه متعلق به خود شیخ بهایی بوده است. نکات مذکور مورد توجه محقق محترم کتاب حرمة ذبائح اهل الكتاب، زهیر الأعرجی که رساله مذکور را در بیروت (مؤسسة الأعلمی، ۱۴۱۰/۱۹۹۰) چاپ کرده، قرار نگرفته است. برای توضیحات بیشتر بنگرید به: ابوالوفاء العرضی، معادن الذهب فی الاعیان المشرقة بهم حلب، دراسة و تحقیق عبدالله الغزالی، کویت، مكتبة دار العروبة للنشر و التوزیع، ۱۹۸۷، ص ۷۸-۱۸۱، ۲۳۶-۲۳۸. مترجم]

2. See Stewart, "Taqiyyah as Performance," 46-48.

زین‌الدین احتمالاً از همین رویه در معرفی خود استفاده کرده باشد، در هر حال، نکته قابل توجه و تأملی است که شهید ثانی در اکثر نگاهشده‌های خود، خویش را الشامی معرفی کرده است.^۱ احتمالاً معرفی خود به این نسبت و حسین بن عبدالصمد به حارثی همدانی، تلاشی جهت پنهان کردن هویت شیعی‌اش با توجه به شهرت داشتن منطقه عامله به تشیع بوده است.

افتادگی نسخه چستریبتی ممکن است تعمداً توسط خود حارثی انجام شده باشد. وی در اواخر ۹۶۰ به ایران سفر کرده بود و در همانجا برای سالیان درازی اقامت گزیده بود. رساله نور الحقیقه که حاوی تقدیمه به سلطان سلیمان قانونی بود، شاید در اواسط، شیعی چندان مطلوب تلقی نمی‌شده، هر چند عمل مذکور از حیث عمل به تقیه در عرف شیعی چندان غیر متعارف نبوده است. در آن سال‌ها پس از سه نبرد مهم ضد صفویه که سلطان سلیمان قانونی (متوفی ۱۵۶۶/۹۷۴) در سال‌های ۹۴۱-۹۴۲/۹۳۴-۱۵۳۵، ۹۵۵-۹۵۶/۹۴۸-۱۵۴۹ و ۹۶۰-۹۶۱/۹۵۳-۱۵۵۴ رهبری کرده بود^۲ و تلاش‌های گسترده در حمایت از برادر شورشی شاه طهماسب، القاص میرزا، عمل حسین بن عبدالصمد صورت چندان مطلوبی نداشت تا رساله‌ای با تقدیمه به سلطان سلیمان قانونی و تعبیر غازی در دست‌ها دیده شود. بر عکس حسین بن عبدالصمد در کتاب وصول الاخبار الی اصول الاخبار^۳ که تحریری از آن را در ایران انجام داده بود، از دولت عثمانی به دولت جباران و مردمان قلمرو عثمانی به اهل نفاق یاد کرده بود.^۴ در هر حال تقدیم رساله به سلطان سلیمان عثمانی، می‌توانست شهرت حسین بن عبدالصمد را کمی خدشه‌دار کند. او از حدود ۱۵۵۶/۹۶۳ تا حدود ۱۵۶۳/۹۷۰ مقام شیخ الاسلامی قزوین را که در آن هنگام پایتخت صفویه بود، برعهده داشت. البته

۱. بنگرید به: زین‌الدین العاملی، شرح البدایة فی علم الدراریة، بی جا، ۱۸۹۱، ص ۱۷۴.

۲. Adel Allouche, *The Origins and Development of the Ottoman-Safavid Conflict*, 138-45.

۳. محمد تقی دانش پژوه و علی نقی منزوی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، ۱۹۵۲-۱۹۷۹، ج ۱۵، ص ۴۲۴۱. بر اساس آن می‌توان گفت که تحریر کتاب در ایران در حدود ۱۵۵۳/۹۶۰ و در مشهد صورت گرفته است. همچنین برای بحث از این مسئله بنگرید به:

Stewart, "The First *shaykh al-islām* of Qazvin."

با این حال، شواهد نشانگر آن است که حسین بن عبدالصمد، کتاب وصول الاخبار خود را پس از ۱۵۵۴/۹۶۱ تألیف کرده و اینکه دانش پژوه (همانجا) نسخه‌ای از کتاب وصول الاخبار را ساخته در ربیع الاول ۹۶۰ در طوس معرفی کرده، نادرست است. یک احتمال نیز هست که در ذکر تاریخ، خطایی رخ داده باشد و تاریخ کتابت نسخه مذکور، ۹۶۹ باشد، کما اینکه دانش پژوه در معرفی نسخه‌ای دیگر از کتاب وصول الاخبار در مجموعه مشکات (محمد تقی دانش پژوه، فهرست کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، بخش سوم، جلد پنجم، تهران، ۱۳۳۵ش/۱۹۵۶، ص ۱۷۵۰-۱۷۵۲). تاریخ اخیر را ذکر کرده است. اما تاریخ اخیر نیز نادرست است و با توجه به اینکه در مجموعه مشکات، کتاب وصول الاخبار را شریف بن بهاء‌الدین علی حسنی رامدی در قزوین و در روز جمعه ۱۷ شوال ۹۶۷ کتابت کرده است، تاریخ نگارش وصول الاخبار پیش از تاریخ مذکور است. در این خصوص بنگرید به: Stewart, "An Episode in the *Yāmilī* Migration to Safavid Iran," 495-96.

۴. وصول الاخبار الی اصول الاخبار، تحقیق عبداللطیف الکوهمری، قم، مطبعة الخيام، ۱۹۸۱، ص ۳۰-۳۱.

این احتمال نیز هست که کسی در بعدها، چند برگ نسخه را کنده باشد.

حسین بن عبدالصمد و زین‌الدین، هر دو در قاهره آثار مختلفی در فقه و اصول فقه شافعی را نزد برجسته‌ترین مدرسان آن سامان خوانده بودند.^۱ زین‌الدین نزد فقیه برجسته شافعی روزگار، شهاب‌الدین احمد رملی انصاری (متوفی ۱۵۵۰/۹۵۷) و دیگر فقیهان شافعی چون ابوالحسن بکری (متوفی ۱۵۴۶/۹۵۳) و شهاب‌الدین احمد بن عبدالحق سنباطی مصری (متوفی ۱۵۴۳/۹۵۰) درس خوانده بود و از آنها اجازه نیز دریافت کرده بود.^۲ زین‌الدین نزد رملی، المنهاج نووی (متوفی ۱۲۷۸/۶۷۶) مهم‌ترین کتاب مرجع فقه شافعی و شماری از مهم‌ترین آثار اصول فقه شافعی چون الورقات جوینی (متوفی ۱۰۸۵/۴۷۸) و مختصر ابن حاجب (متوفی ۱۲۴۹/۶۴۶) همراه شرح مشهور عضد‌الدین ایچی (متوفی ۱۳۵۵/۷۵۶) و جمع الجوامع تاج‌الدین سبکی (متوفی ۱۳۶۹/۷۷۱-۱۳۷۰) با شرح مشهور جلال‌الدین محلی (متوفی ۱۴۵۹/۸۶۴) را خوانده و احتمالاً حسین بن عبدالصمد نیز همین آثار را همانند زین‌الدین خوانده باشد و مثل زین‌الدین او نیز باید اجازاتی در روایت آثار مذکور از اساتید مذکور اخذ کرده باشد. هر دو در استانبول در ۹۵۲ باید اجازات مذکور را به عنوان شواهدی بر صلاحیت‌های علمی خود در کسب مناصب مذکور، ارائه کرده باشند. در خصوص شهید ثانی دانسته است که اجازات خود را در مجلدی گردآوری کرده است.

سفر زین‌الدین و حسین بن عبدالصمد به قاهره برای تحصیل فقه شافعی و سپس به استانبول برای دست‌یابی به سمت تدریس در مدرسه‌ای به هیچ‌رو در آن روزگار، کار غیر متداولی نبوده است و تقریباً شیوه‌ای شناخته شده میان فقیهان شافعی شام بوده است. در دوره ممالیک، قاهره مهم‌ترین مرکز تحصیل فقه شافعی بوده است و فقیهان و عالمان بسیاری از دمشق و دیگر مناطق شام برای فراگیری فقه شافعی به قاهره سفر می‌کرده‌اند و گاه چندین سال در آنجا می‌مانده‌اند. به عنوان مثال، فقیه شافعی، محمد بن یعقوب صفدی (متوفی ۱۵۴۸/۹۵۴)، نخست در زادگاهش صفد و سپس در دمشق و سرانجام در قاهره، تحصیلات خود را به انجام رساند؛ آن‌گاه به زادگاهش بازگشت و در آنجا به عنوان مفتی و مدرس، به حیاتش خود ادامه داد.^۳ دیگر فقیه شافعی، بهاء‌الدین محمد بن محمد فصی بعلی (متوفی ۱۵۳۴/۹۴۱) که در ۱۴۵۳/۸۵۷ به دنیا آمده بود، در جوانی در زادگاهش بعلبک تحصیل نموده بود. وی در دمشق نزد بدرالدین بن قاضی شهیه در سال ۱۴۶۶/۸۷۱-۱۴۶۷، کتاب المنهاج نووی را از حفظ خواند. او تحصیلات خود را نزد تقی‌الدین بن قاضی عجلون ادامه داد و بعدها از او اجازه نیز دریافت کرد. سرانجام به قاهره سفر کرد و نزد فقیه شافعی مشهور زکریا

1. Stewart, "Twelver Shāfi'ī Jurisprudence," 178-82.

۲. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۳. شهید در ذیل آنچه خود نزد رملی خوانده، تصریح کرده که او اجازه‌ای عامه در روایت آنچه در روایت خود داشته، به او داده است.

۳. الغزی، الکواکب السائرة، ج ۲، ص ۶۲. [درباره سفر به دمشق و قاهره در عصر مملوکی، همچنین بنگرید به: طه تلجی الطراونة، مملکت صفدی عهد الممالیک، (بیروت، دار الآفاق الجديدة، ۱۹۸۲/۱۴۰۲)، ص ۲۶۶. مترجم]

انصاری (متوفی ۹۲۶/۱۵۲۰) به تحصیل فقه شافعی پرداخت. از وی در ۸۸۵/۱۴۸۰-۱۸۴۱ در ۲۷ سالگی اجازه دریافت کرد. او پس از تکمیل تحصیلاتش به بعلبک بازگشت و مفتی شهر شد.^۱ پس از آنکه شام و مصر در پی نبرد مرج دابق در ۹۱۸ به دست عثمانی افتاد، این کاملاً معمول و متداول گردید که عالمان برای دستیابی به سمت‌هایی در مدارس، به استانبول سفر کنند.^۲ عالم و فقیه شافعی مشهور، بدرالدین غزی (متوفی ۹۸۴/۱۵۶۷) معاصر حسین بن عبدالصمد و زین‌الدین، برای دستیابی به سمتی در دمشق به استانبول سفر کرده بود.^۳ فقیه شافعی مصری محمد بن شعبان ضیروطی (متوفی ۹۴۹/۱۵۴۳) پس از برکناری ناگهانی‌اش از سمت تدریس فقه شافعی، در مقبره شافعی در قاهره (قراة الکبری) در ۹۴۱/۱۵۳۴ به استانبول در ۹۴۱-۹۴۲/۱۵۳۴-۱۵۳۵ سفر کرده بود و موفق شده بود سمت تدریس فقه شافعی در مدرسه خشایبیه را به دست آورد؛^۴ از این رو تلاش دو فقیه عاملی برای سفر به استانبول و اخذ سمت تدریس در جایی در شام، به هیچ‌رو از نظر مقامات عثمانی، کاری غریب و غیر معمول تلقی نمی‌شده است، اما بر ملا شدن هویت واقعی شهید ثانی، می‌توانست خطری جدی برای او باشد. جعفر مهاجر بر این عقیده است که مقامات عثمانی شهر بعلبک، تا حدی در اعدام شهید ثانی در ده سال بعد، یعنی در ۹۶۵ نقش داشته‌اند.^۵ مطلب قابل تأمل دیگر آنکه وقتی شهید ثانی بعلبک را در ۹۵۵/۱۵۴۸ ترک کرده بود، سلطان سلیمان قانونی در حلب، سومین لشکر کشی خود ضد صفویه را سازمان می‌داده است.

خطبه کتاب نُور الحدیقة و نُور الحدیقة

للشیخ حسین بن عبدالصمد العاملی

من المخطوط رقم ۹۷۹ شرقی فی مکتبة جامعه لیدن (ل)

(۱۶) [بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی خلق العقل بکمال قدرته و جعله مستعداً لعلم ما تتکمل به النفس الناطقة بلطیف حکمته و ارشدها به الی وجوه المعایش بنعمته و ندبها به الی التحلی بمحاسن الاداب و الکون علی

۱. همان، ج ۲، ص ۱۱.

2. Muhammad Adnan Bakhit, *The Ottoman Province of Damascus in the Sixteenth Century* (Beirut: Librairie du Liban, 1982), 138-39.

۳. الغزی، *الکواکب السائرة*، ج ۳، ص ۳-۱۰.

۴. الغزی، همان، ج ۲، ص ۳۶.

۵. المهاجر، *ستة فقهاء الابطال*، ص ۱۵۵-۱۵۶. ادعای مهاجر که زمانی که زین‌الدین بعلبک را ترک کرد، در ده سال بعد تا مرگ زین‌الدین در ۹۶۵، حسین بن عبدالصمد در آنجا اقامت داشته است و تنها بعد از شهادت زین‌الدین بوده که او به ایران مهاجرت کرده است. اما می‌دانیم که مطلب این گونه نیست. بنگرید به:

See Stewart, "A Biographical Notice," 564-67; idem, "The First *shaykh al-Islām* of Qazvin,"

۶. لاحظ أن ما بین القوسین () یوجد فی المخطوط رقم ۳۸۲۰ عربی فی مکتبة تشیستریتی فی مدینة دبلن الذی نرمز الیه هنا بحرف (د).

اعدل الحالات برأفته الذي تنزهه بسطوة سلطنته عن صاحبة و الرفيق و تقدس بعظمة عزته عن الولد و الشقيق، فمن يكفر بالله فكأنما خرّ من السماء فتخطفه الطير أو تهوى به الريح في مكان سحيق^١، احمده حمداً استمدّ^٢ به ينابيع آلائه و اشكره شكراً استمطر به سحب^٣ نعمائه و اشهد الا اله الا الله شهادة يسلم شاهدها من اقتحام المهالك، و يندم جاحدها عن انسداد المسالك، و اشهد انّ محمداً عبده و رسوله الذي اخذ له العهود على موضوعات الوجود تشريعاً له و تعظيماً، و رقى ذاته المقدسة (٦ب) الى^٤ حضرة جلال قدسه اعزازاً له و تكريماً، صلى الله على و على آله و اصحابه و سلم تسليماً. [و بعد فيقول [أفقر عباد الله تعالى إلى رحمة ربه الغنى] حسين بن عبدالصمد الحارثي الهمداني عمّه الله [بغفرانه و اسكنه] بحبوحه جنانه، إني لما رايت النملة مع وهن امر[ها] قد[ا] اهدت لسيمان عصرها، ما رجحت أن يرفع به قدرها، و يشدّ ازرها و كانت هديتها نصف رجل جرادة، و لم يستنكر ذلك منها في العادة، حيث لا طاقة لها على الزيادة، و حيث أن الهدية على مقدار مهديها، و إلا لصغر عن مقدار سليمانها كما صغر عن مقدار سليماننا الدنيا و ما فيها، قلت يا ويلتنا أعجزت ان اكون مثل هذه النملة، فأهدى لسليمان عصرى ما اطيق حمله، كيف و قبول اليسير، لم يزل من شيم ذوى القدر الخضير، (١٧) و فتح باب الأعدار، لم يزل من دأب الأبرار، و لما فكرت فيها أهديه، وجدته مقصوراً على ما أنشيه^٥، فأجلت الفكرة عند ذلك فيه، و وجدت سلفنا الماضين، رضوان الله عليهم اجمعين، قد اکتروا من التصنيف في كل العلوم معقولاً و منقولاً مطولاً و مختصراً و متوسطاً و متنناً و شرحاً، فاسمعوا من كان حياً و اغنوا من بعدهم عن تجشّم ذلك فليس لمن تعرض لمشاركتهم فيه إلا شغل البال و تكثر القيل و القال، فسلكت في التأليف نهجاً نافعاً بفضل الله لمن يرومه قليل النظر ان لم يكن معدومه و وضعت هذا الكتاب مشتملاً على نبيذ مما يتعلق بالعقل و العلم و الاخلاق و الآداب و جعلته متعمماً بالآيات القرآنية مرتدداً بالاحاديث النبوية، متوشحاً بالأمثال البليغة الحكمية، متحزماً بالوعظ (٧ب) الفائقة السنية، متسرولاً بالآيات الفصيحة الشعرية و سميته نور الحديقة و نور الحديقة فالليب يقتبس من انواره و الاديب يقتطف من ازهاره ثم شرفته بالحضرة العلية السيلمانية حضرة منير الله الحنيفية، حضرة سلطان سلاطين العرب و العجم، مزغ شمس الاسلام و العدل على ما احدث الكفر و الظلم من الظلم الجامع للكمالات البشرية المؤيد من ربه بالألطف الإلهية، فأصبحت الافاق معطرة بنشره، و الالسن مشرفة بذكره الذي قد بهرت الشمس غرته و تجاوزت الافلاك همته، فاستخدم الدهر عزمه

١. هذا النص اشارة الى الآية ٣١ من سورة الحج مع ابدال عبارة «و من يشرك» بعبارة «فمن يكفر» في كلى المخطوطين، فغير الجلالى هذه العبارة ليوافق نص الآية تماماً.

٢. فى د : استدر.

٣. فى د: شاييب.

٤. فى د: و جعل نفسه المقدسة فى

٥. فى النص المطبوع ممّا قد و الظاهر أن الكلمة التي حسبها الجلالى «مما» هي الضمير المتصل من كلمة أمرها فى أصل د.
٦. توجد فى هامش مخطوط ل هنا العبارة التالية: «لا خيل عندك تهديها و لا مال»، و مكانها فى النص ليس واضحاً.

و أدب الايام حزمه الذى قد ذب عن الدين حسامه و عم جميع الأمة إنعامه، فالجهاد فى سبيل الله لذته، و بذل جزيل النوال بغيته الذى لا يصل الشك إلى (أ) سريرته، و لا ترقد عن حفظ الحق عين بصيرته، فنفسه المقدسة المعية، و سيرته الميمونة محمدية، ان قال نصت الدهر اليه او امسك تظاهرت السكينة عليه كيف لا و حوادث الدهر جنوده و ملوك الارض عبيده او نهض اشغل خواطر الايام بسطوته، و ضعضع أسرة الملوك بهيبته، فهم ما بين مز مع على الهرب و موقن بالهلاك و العطب او سار سار الرعب حوله أو قال سبق فعله قوله، فالاقدار على وفق ارادته و البحار كقطرة من قطرات هباته:

طلبت له مدحاً فما من فضيلة
تأملت الا جل عنها و قلت

السلطان سليمان بن السلطان سليم بن السلطان بايزيد بن السلطان محمد بن السلطان مراد:

أسامياً لم تزده معرفةً
و انما لذة ذكرناها^١

اولئك الذين شيّدوا دين الله بجهادهم و أحيوا سنة نبيه [باوامرهم و نواهيهم^٢ و اورادهم] و أخلصوا لله عزوجل [اعمالهم، فبدلوا فى سببه انفسهم و اموالهم فنسج سرهم^٣ بعدهم على منوالهم و اقتدى بهم فى اقوالهم و افعالهم، فخلد الله على ذلك عز دولته و بلغه من اعدائه اعداء الدين فوق أمنيته و حرس من الغير سلطانه و قرن بنفاذ الامر فى الاقاليم السبع يده و لسانه ليدوم على اهل الايمان عموم التفضل و العز و الأمان و لما كان لكل مخلوق فى هذا الدعاء حظ وافر يصل إليه كان جديراً بالحكيم الكريم^٤ قبوله بل و الزيادة عليه.^٥

ثم إنى تحريرت فى كتابى هذا الاختصار على حسب الحال و قدر سعة الاحتمال و لم أطلق للقلم العقال و إلا لقال ٩/الف/ فى هذا النحو فأطال، فربما افضى الى اللال فالإهمال و ها أنا استمنح من كرم الجواد المتعال [ان يسهل لى اتمامه على احسن الاحوال و أن يجعله فى حيز القبول و الاقبال و [ان يجعلنى من أهل الفعال] كما جعلنى من اهل المقال إنه هو الوهاب المفضل، و لتتكلم أولاً على العقل لأنه أول مخلوقات الله تعالى و اصل كل صلاح و فلاح.

باب العقل

كلام الحكماء فى العقل الاول و أقدميته [و كونه ذا اعتبارات] ثلاثة [و ما يترتب على ذلك] عندهم و الرد عليهم فيه [و تقسيمهم العقل للنفس الناطقة على أربعة اقسام....]

١. هذا بيت من قصيدة المتنبي الشهيرة فى مدح عضد الدولة: «أوه بديل من قولتى و اها من نأت و البديل ذكراها».

٢. الجلالى يزيد هنا كلمة «و نوافلهم» من مخطوط د لكتنها مشطوبة فى الاصل.

٣. الجلالى يضع «غيرهم» هنا ولكن الكلمة هى «سرهم» أى سيدهم فى المخطوطين.

٤. فى د: المتفضل.

٥. د يضيف هنا: «انه هو الرئوف الرحيم».

٦. نص السجعتين «... الاحوال و الاقبال»، ليس له مقابل فى د.

APPENDIX A:
Manuscript Folios of *Nūr al-Haqiqah wa-nawā' al-hadiqah*

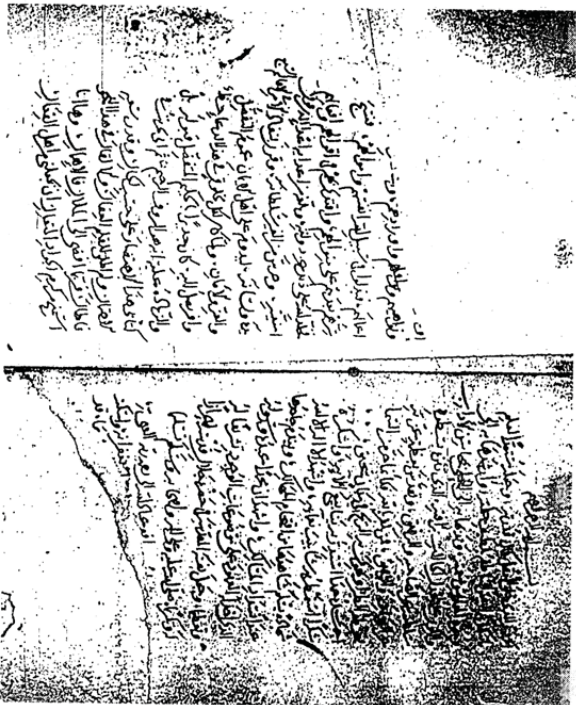


Plate no. 1: Chester Beatty MS 3820, fol. 4.

ارضه جلاله في ساعه ازاله ولا كراما جعلت
 عده وجعل الراهى يبر وتعلم انهم . سبر
 فيقول ان القوي على الله سوي الوجوده البريه
 ختاني عن بلغمه اكا رذا العال في . غير الله
 بفرايزه وانك من محضه جنان ابي لا انبث
 التمر مع وعن انبها . فذا قد انبثا ان
 ما يثبت ان يربح غير نورها . ويشد ارضاها
 وكان هدهدها تفت دهره لوه . ولا
 يستكادك بيتا في النكا ذوه حبه لها فلها
 عزالا ذوه . فحبه ان العمد على بعدار تغير
 ولا اشعق بقا ربه لها كاصح عن غير
 غلبات الابن وما فيها . فاستبا
 ولما انجنت ان الك صخره ابد . ناوه
 لشان نخفي ما اطلق ملك . كيف وفيل
 بسير اتم برار مستبر ذوك اللذير الكهبر

كفتس البريه في السفل ان قد زبر . وجعلت
 لاهر ما سكا في البريه في البريه . ولا
 برال وجوده اما شين مستبر . ودهها بر العبر
 يخبرني اذ اسير . ولا كرم على انك اليت
 الذي ينفذ . فنفذ في العمد على انك من واليه
 وفيل في سطره يبر عن الابل واليق . فمن
 يكون يد . كما ان من الساطع القدر ونوي
 بالبريه ان كان يخفي . اخصت من الاستبر
 برال صبح الابرير . وانك عنك الاستبر
 شي سها بر . وانك من الابرير . وتشم حاجدها
 عايقها من افي ابر الاكبر . وتشم حاجدها
 عند انك والاسا كره . ولشم انك في
 وتشم البريه على البريه . وتشم
 الصخره شفا في العظم . وروا انك الابرير

Plate no. 2: Leiden MS Or. 979, fol. 6.

العايرين يمشون في الأبيات الفعيج السمر
 شمسية نوزك كغفيرة ويتركها في المدينت
 يقتدي بها أولادها ، ولا دريب يقظون من
 أرواحها ، ثم شرفها كمنها العبادات ما يتبر
 خص من شيد الكبر الكفيرة حقه من سالها
 علاه من السمر والنج ، يبيع عبادات
 والمدار على ما احدث الأبرار الظالم الظالم
 في الكرامة النجيرة المبتدئين في الألف
 لا لغية ، فأفحطها في شطرها يتصرف
 ولا تتنفر في يد له ، التي تفرح الفرح
 حشر ، وكما وردت في لارك هوش ، كحشم
 الدهر كثر ، رادت الأراضه ، الذي
 تدور على الدنيا من . فمركه له من
 : يا من ، فكم هي كالتسلسل لنته ، ويترك
 قبل المال نفيسه ، الذي يصل النسل إلى

وبيع بأسه الإعتزاز لم يزل يسد أسبأنا
 ملك فقلت يا العدميه ، وبعد ثم تعلموا على
 بالشمس ، فأعطى الكثر بعد ذلك في
 ووجدت عتقا الما جوبن ، فوعد أن يعطيه
 اعمى ، فقال المولى التصفى في كالدع
 سقى وشمل نطقه وقطره من عتقا
 وقد جاء فاستغل في كادعيا راضيا منهم
 عريجه ، فرك فليس لي يرضى لك كليم غير
 أوفى الأرب ، وكثير القبل والقال ،
 فشدت العاتيف على نأى العشر ليس لي
 تليل السليم ان لم يندره ، ووعيت
 هذا اللات يستأصل فيذنا نيقا العقل
 والملم والخلق ولأداس ، وجعل سوا
 بالأي الطرية ، منزهة الأفاك ب السمر
 تتجلى الأشغال السمر اكثير ، يتجرب المخط

Plate no. 3: Leiden MS Or. 979, fol. 7.

وركب البرقيته وادى أسبها يوم . كالجهد
 شمسية ، ولما هو من ههنا وادى ادهم
 وانكأ لرسوخ ، وكلها هم ، فتركوا
 لا يسجل انفسهم ولا لهم ، فبيعوا
 بينهم عبادتهم ، وركب ههنا اوقا لهم
 وادى لهم ، فمكأ لرسوخ وركبوا
 وكثير من اصداء اعدا البرقيته في التبر
 وصرحت في النسيه ، فو رشتها في الأبر
 في الأنا لم السمر ، وكثيرة يدوم على
 اقله انما تعلم ، فمكأ لرسوخ وركبوا
 وكذا في الأبر في ههنا النج وخطوا في
 حول النكا حرمي ، فمكأ لرسوخ وركبوا
 والآن ، علم . ثم الكبريت ، فها ههنا
 فوجعه على كسب الكال ، وقد رشت
 الاضال . فمكأ لرسوخ وركبوا . فمكأ لرسوخ

سمر بره ولا يندرج في عطفه على بصيرته
 ففقت القهقهة السمر ، وقتره في عده
 انما ان نضعت الأدهر البير ، اول استعجابها
 التي على ابي . ايو لا وصلوا بالدهر
 خمدية . ومكأ لرسوخ وركبوا ، او
 ههنا اشعلها في الأبر ، فمكأ لرسوخ
 فركب الأبر عهدين ، فمكأ لرسوخ
 على العتيد ، ومكأ لرسوخ وركبوا
 انما ركت والصف حركه ، فمكأ لرسوخ
 فيله قولته ، فمكأ لرسوخ وركبوا
 اراد ان ، فمكأ لرسوخ وركبوا
 عليه ، فمكأ لرسوخ وركبوا ، فمكأ لرسوخ
 انما كسها ان السمر السمر ، فمكأ لرسوخ
 ركتها ، فمكأ لرسوخ وركبوا ، فمكأ لرسوخ

Plate no. 4: Leiden MS Or. 979, fol. 8.

